هو العلیم

پایداری در راه حق و معنای ریاضت شرعی

از آزادگی در تصمیم تا اخلاص در عزاداری

شرح حدیث عنوان بصری ـ ریاضت نفس ـ جلسه ۱۶۳

بیانات

آیت الله حاج سید محمدمحسن حسینی طهرانی

قدس الله سرّه

أعوذبالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرّحمن الرّحيم

الحمد لله ربّ العالمين

و صلّى الله على سيّدنا و نبيّنا أبى‌القاسم محمّد

و على آله الطّيّبين الطّاهرين

و اللعنة على أعدائهم أجمعين الى يوم الدين

ضرورت رياضات نفسانيه در مسير سير و سلوک الهى

در جلسهٔ قبل راجع به اين فقره از امام صادق عليه‌السّلام كه مى‌فرمايند:

أمّا اللَواتِى فِى الرّياضَةِ فَإياکَ أن تَأكُلَ ما لا تَشتَهيهِ، فَإنَّهُ يورِثُ الحِماقَةَ و البَلَه؛[1]

«قبل از اينكه ميل و اشتها به مرتبهٔ نياز برسد، شما از خوردن پرهيز كنيد.»

راجع به كيفيت و كميت و وقت و موعد تغذيه و هدف از تغذيه، خدمت رفقا و دوستان عرض شد كه راجع به اين صحبت خواهد شد. و ما پيش از آنكه

---

[1] بحار الأنوار، ج ۱، ص ۲۲۶؛ مشكاة الأنوار، ص ۳۲۷.

به این مطلب بپردازیم، راجع به اصل ریاضت که آیا به‌طورکلی این ریاضت لازم هست یا نیست، [باید مطالبی را خدمت رفقا عرض کنیم.] بعضی‌ها شفاهاً یا کتباً از ما سؤال کردند که آیا حالا نمی‌شود انسان بدون ریاضت به آن مقامات برسد؟! آیا حتماً باید با ریاضت برسد؟ حالا اینها تصورشان از ریاضت، سختی و مشقت است.

ریاضت یعنی تنظیم امور برطبق رضای الهی

نه، [منظور از ریاضت،] مشقت نیست، منظور، ترتیب اموری است که انسان بر وفق آن امور، کار خودش را تنظیم و برنامه‌ریزی کند و منطبقِ با آن برنامه حرکت کند و کسی نتواند او را از پیرویِ آن برنامه باز دارد، که همهٔ مسئله به این سومی برمی‌گردد، چون انسان خودش گاهی اوقات یک برنامه‌ریزی می‌کند: فلان کار را انجام بدهد، فلان مسئله و مطلب را بگوید، نسبت به فلان کار اقدام کند، ولی در بین راه ممکن است که افرادی بیایند و ممانعت کنند، وسوسه‌اش کنند، سنگ جلوی پا بیندازند، حتی ممکن است که او را تهدید کنند، ولی

انسان وقتی که تشخیص یک مسیر صحیح را می‌دهد، نباید دیگر به چیزی فکر کند، نه‌اینکه بخواهد فکر بکند و بعد حالا نسبت به آن تصمیم بگیرد.

اهمیت احترام به پدر و مادر

اگر نظر رفقا باشد من یک مرتبه این قضیه را خدمت رفقا عرض کردم که در زمان مرحوم آقا ـ رضوان الله تعالی علیه ـ ایشان یک روز به منزل ما تشریف آورده بودند، برای صرف ناهاری که اقربا و منتسبین دعوت بودند، به ایشان هم عرض کرده بودیم و ایشان هم به آنجا تشریف آورده بودند، اتفاقاً یک قضیهٔ جالبی در ارتباط با همین مسئله (دعوت) اتفاق افتاد که الآن به نظرم آمد که اگر این مسئله را خدمت رفقا عرض کنم، بد نیست؛ ما در خدمت ایشان نشسته بودیم، صحبت از این بود که اگر فرزند بخواهد پدر یا مادرش را به منزل دعوت کند، چگونه این مطلب را اظهار کند؟ آیا بگوید ما شما را دعوت می‌کنیم که فلان روز برای صرف ناهار یا شام یا صبحانه تشریف بیاورید؟! آیا به این نحو بگوید یا اینکه اصلاً دعوت کردن در اینجا صحیح و درست

نیست؟!

اعتقاد بنده این بود که: اصلاً دعوت کردن در اینجا یک نوع اهانت تلقی می‌شود که انسان به پدرش بگوید برای فلان روز ما شما را دعوت می‌کنیم که به منزل تشریف بیاورید. نظر بعضی از افراد دیگر که در آنجا در حضور ایشان بودند این بود که «نه، بالأخره انسان که می‌خواهد آنها را دعوت کند، خب چطوری باید بگوید؟ بالأخره به یک نحوی و به یک عبارتی باید این دعوت را بگوید دیگر.» من می‌گفتم: نه! ما هزار قِسم عبارت داریم، اصلاً لازم نیست به عبارت دعوت باشد. مرحوم آقا ـ رضوان الله تعالی علیه ـ می‌خندیدند، خلاصه در مباحثات ما سکوت کرده بودند و می‌خندیدند! تااینکه بالأخره ما غلبه کردیم. بعد مرحوم آقا فرمودند:

این درست می‌گوید، فرزند نباید پدر را دعوت کند، منزل فرزند، منزل پدر است و پدر بر فرزند ولایت دارد، دعوت کردن یعنی غریبه، همان‌طوری‌که انسان فرض کنید که رفیقش یا غریبه را برای مجلس، برای ناهار دعوت می‌کند، خب آن به جای خود.

من در اینجا یک‌مرتبه این قضیه را از مرحوم والد به نظرم آمد که خدمت رفقا عرض کنم تا بدانیم که مسئلهٔ پدر و مادر شوخی نیست، مسئله، مسئلهٔ جدی

است و یک واقعیت است، تا این حد!

بعد خود مرحوم آقا فرمودند: «خب نظر تو در این قضیه چیست؟» گفتم: نظر من این است که انسان بیاید اطّلاع بدهد و بگوید که ما فلان روز قوم و خویش‌ها را گفتیم که به آنجا بیایند، حالا هر طوری که نظر شما است. فرمودند: «بله این خوب است و به این کیفیت صحبت کردن اشکال ندارد.»

علیٰ‌کلّ‌حال ایشان به آنجا (منزل ما) تشریف آورده بودند و یکی از بستگان سببی که نشسته بود این مطلب را مطرح کرد که «آقا حالا ما وضعیتمان عوض شده، حال و هوایمان عوض شده، ارتباط ما با شما برای فامیل مشخص شده است...»

خب بسیاری از افراد بودند که اینها در همان زمان سابق با مرحوم آقا ـ رضوان الله تعالی علیه ـ چندان میانه‌ای نداشتند و ایشان را صوفی می‌دانستند، اگر نظر رفقا باشد بنده ظاهراً در جلد اول این مسئله را آوردم که ایشان را صوفی و درویش می‌دانستند، مرحوم آقا می‌فرمودند:

خب درویش سبیل دارد، کشکول دارد، مو تا اینجا دارد، تبرزین دارد، ما که اصلاً نمی‌دانیم تبرزین چیست! کشکولمان کجا بود؟! سبیلمان کجا بود؟! درویش‌ها تا اینجا

درویشی در باطن نه درویشی در ظاهر

من درویش‌ها را دیده‌ام، حتی اقطاب آنها را هم که معمم بودند دیده‌ام که سبیل بزرگی داشتند، یک مرتبه در یک جا بودیم و قضیه‌ای را برای رفقا عرض کردم که مربوط به اقطاب همین سلسله بود و سبیل تا اینجا داشت! و اتفاقاً کتابی را هم از ایشان دیدم و در آنجا ایراد گرفته بودند که «این سبیل گذاشتن اشکال دارد، چرا شما انجام می‌دهید؟» ایشان جوابی که داده بود، جواب صحیحی به‌نظر نمی‌رسید، ایشان در آنجا نوشته بودند که «دینی را به موئی نبسته‌اند که حالا شما دارید ایراد می‌گیرید!» ولی پاسخ این مسئله این است که: بله، دین را به موئی نبسته‌اند، ولی دل و نفس و وضعیت شما را که به مو بسته‌اند! اگر می‌گویی نه! خب برو بزن، کاری ندارد، این قیچی، بردار و سبیلت را بزن، پس دل و نفس شما را بسته‌اند! ولی دین را نبسته‌اند، این درست است.

انسان باید برطبق قانون عمل کند، وقتی که در

---

[1] اسرار ملکوت، ج ۱، ص ۱۰۹.

شرع سبیل گذاشتن کراهت شدید دارد، چرا انسان مخالفت کند؟! آیا درست است که شما که به‌خصوص در یک‌هم‌چنین زیّ هستید و عمامه و کذا دارید، حالا مردم از شما یک‌هم‌چنین چیزی را ببینند؟! این کار یعنی چه؟! حالا آدم چه را می‌خواهد اثبات کند؟ چه می‌خواهد بگوید؟ حالا که چه؟ آیا می‌خواهد بگوید من درویش هستم؟! خب در دلت درویش باش. انسان باید درویش باشد، بله، من هم می‌گویم که انسان باید درویش باشد، ولی درویش در دل، نه درویش در گِل؛ درویش در باطن، نه درویش در ظاهر. درویش یعنی از خودت بیرون بیا، فقر داشته باش، آن جامهٔ فقری که رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم بر خود پوشید و فرمود: **«الفقرُ فَخری»**[1] فقر فخر من است» برو آن جامه را بپوش، نه‌اینکه کلاه کذا و تبرزین کذا و قیافه‌ای که بخواهی خودت را [درویش جا بزنی!] همین قیافه‌ات را که عوض کردی، از درویشی خارج شدی و اهل دنیا شدی! اهل دنیا چند قِسم است،

---

[1] جامع الأخبار، شعیری، ص ۱۱۱.

من‌باب‌مثال بعضی‌ها ریش می‌تراشند و اهل دنیا هستند، و بعضی‌ها ریش را آن‌قدر دراز می‌کنند که به پا می‌رسد و آنها هم اهل دنیا هستند. آنچه ما در مورد محاسن داریم این است که «یک قبضه باشد»،[1] حالا فرض کنید بنده محاسنم را تا این پایین دراز کنم، خب این یعنی چه؟! می‌خواهم به افراد چه چیزی را نشان بدهم؟! این غلط است، باید هر چیزی به حسابش و به‌اندازه باشد، آن چیزی را که انسان به‌جای پرداختن به واقع، می‌خواهد به خود بپردازد، آن دنیا می‌شود، حالا هرچه می‌خواهد باشد.

شمایی که الآن برخلاف روایات، داری سبیلت را بلند می‌کنی، داری به خود می‌پردازی، اگر می‌خواهی [بفهمی که داری به خود می‌پردازی،] بلند شو برو سبیلت را بزن، می‌بینی که نفست یک جوری شد! آخ! امروز عوض شدم، آخ...! این آخ آخ‌ها چیست؟ به‌خاطر این است که درویش نیستی، درویشی‌ات قلابی است، درویش واقعی آن درویشی است که طبق دستور عمل کند، باطنش را متصل به

---

[1] الکافی، ج ۶، ص ۴۸۶، بابُ اللِّحیَةِ و الشّارِب.

خدا کند، قلبش را از ماسوی‌الله تهی کند، حالت فقر و نیاز را در دل به‌وجود بیاورد، اما اینکه بخواهد دل را متوجه ظاهر کند، دل را متوجه لباس و کیفیت ظهور خاص در میان افراد بکند، این خودش توجه به ماسوی‌الله است، این خودش جدا شدن از فقر است، این خودش دور افتادن از همان مکتب و مرام است. ببینم شما که الآن این کار را انجام می‌دهی، آیا امام صادق علیه‌السّلام هم این کار را می‌کرد؟! آیا امام صادق هم سبیلش را تا چانه‌اش می‌آورد یا امیرالمؤمنین علیه‌السّلام این کار را می‌کرد یا اینکه این کار را امام رضا علیه‌السّلام می‌کرد یا نه شما داری این کار را می‌کنی؟! شما در مقابل آن مکتب داری مطلب جدیدی عرضه می‌داری که ما این هستیم! اشکال ندارد که انسان بعضی از مطالب را که به‌نظرش می‌رسد، مطالب صحیح و راه و روش صحیح، چه در زی و در چه اطوار، اینها را انجام بدهد، در صورتی که از ناحیهٔ شرع خلافی برای آن نیامده باشد، مخالفتی از ناحیهٔ ائمّه علیهم‌السلام بر آن نیامده باشد، این اشکال ندارد، ولی با توجه به این مسائل و نادیده گرفتن مصادر و آنچه از ناحیهٔ

بزرگان رسیده است، همهٔ اینها خلاف است. سبیل گذاشتن، خلاف است و برخلاف سنت و احادیث است و انسان نباید این کار را انجام بدهد، چنان‌که تراشیدن ریش، آن هم خلاف است و البته تراشیدن ریش حرام است ولکن گذاشتن سبیل حرام نیست و کراهت شدید دارد.[1]

لزوم توجه بنده به خداوند در حین نماز خواندن

انسان باید طبق دستور و آنچه به او گفته‌اند عمل بکند و بداند یک عملی که انجام بدهد و این عمل برخلاف نفسش باشد، از ده‌ها نماز و صدها نماز که براساس توجه دل به این ظواهر انجام می‌دهد، تأثیرش بیشتر است! آیا شما خیال می‌کنید همین‌طور نماز خواندید و رفتید و **«الصَّلاة قربانُ کلِّ تقیّ»**؟![2] آیا رفتید و آمدید و به بالا رسیدید؟! آیا رفتید و مراتب را طی کردید؟! نه آقاجان! نماز این کار را انجام نمی‌دهد. نماز این کار را انجام می‌دهد

---

[1] الکافی، ج ۶، ص ۴۸۶، بابُ اللِّحیَةِ و الشّارِب؛ مکارم الأخلاق، ص ۶۷، الفصل الثانی فی أخذِ الشّاربِ و تَدویر اللحیَةِ و النّظرِ فی الشَّیبِ و غیره.
[2] الکافی، ج ۳، ص ۲۶۵.

در صورتی که این نماز براساس توجه بنده به خدا باشد نه براساس توجه بنده به خود. وقتی که من به خود توجه دارم، حالا مدام نماز بخوانم؛ وقتی که من به لباسم توجه دارم، حالا مدام نماز بخوانم؛ وقتی که به قرائت خودم توجه دارم [حالا مدام نماز بخوانم!]

من یک جا دیدم که امام‌جماعتی داشت نماز می‌خواند و در بلندگو هم پخش می‌شد و داشت ادای کیفیت بعضی از همین امام‌جماعت‌های کشورهای دیگر را درمی‌آورد! گفتم: بَه‌بَه عجب نمازی! عجب خدایی! عجب وضعیتی! آیا در خانه‌ات هم همین‌طوری نماز می‌خوانی؟ آیا در خانه‌ات که هستی و کسی نیست و کسی نمی‌شنود هم همین‌طوری نماز می‌خوانی؟ شاید انسان آن موقع هم برای تمرین و... پیش خودش تمرین کند تااینکه بیرون بتواند این‌طوری بخواند! حالا این نماز چیست؟ هیچ! فقط یک صورت و شکل و نمای ظاهری دارد، همین! غیر از این چیزی نیست. تازه بعد از نماز، ضبط را روشن می‌کند که ببیند آن‌طوری درآمد یا نه؟ در ﴿وَلَا ٱلضَّآلِّينَ﴾، در ﴿إِيَّاكَ نَعۡبُدُ﴾، آیا بالا بردن و پایین آمدن صدایش

همان‌طوری شد یا نه؟ آن را می‌گذارد و این را هم می‌گذارد و با هم مقابله می‌کند و رفع اشکال می‌فرماید! تصحیح در صوت و صعود و نزول می‌فرماید! اینها چیست؟ همهٔ اینها دنیا است، همهٔ اینها دنیا است، همهٔ اینها توجه به ماسوی‌الله است، همهٔ اینها توجه به غیر خدا و توجه به ظواهر است و تأثیری در آنجا ندارد.

آقا بیا عادی نماز بخوان حالا یا از شما عکس می‌گیرند یا نمی‌گیرند، شما بیا نمازت را بخوان، در خانه چطوری نماز می‌خوانی؟ حالا اگر عبایت کنار رفت، خب رفت که رفت، به جهنم، این که این‌قدر درست کردن ندارد! صافش کنیم، این طرفش کنیم، این حرف‌ها را ندارد. نمازی را که انسان می‌خواند، در آن نماز نباید به غیر از خدا و آن مسائل و مطالبی که در حال نماز دارد آن مطالب را ادا می‌کند، توجهی داشته باشد؛ وقتی که دارد به ﴿إِيَّاكَ نَعۡبُدُ وَإِيَّاكَ نَسۡتَعِينُ﴾ توجه می‌کند، درست بگوید، با خدا شوخی نکند، به جدّ بگوید، تصور نکند که ﴿إِيَّاكَ

نَعۡبُدُ وَإِيَّاكَ نَسۡتَعِينُ﴾[1] [را همین‌طوری دارد می‌گوید!]

بحثی راجع به قصد حکایی و قصد انشائی در هنگام خواندن نماز

این که بعضی‌ها می‌گویند:

ما ﴿إِيَّاكَ نَعۡبُدُ﴾ را واقعاً نمی‌گوییم که قصد کنیم واقعاً خدا را داریم عبادت می‌کنیم، وقتی که این‌طور نیستیم بنابراین نباید قصد جدی کنیم، باید قصد حکایی و إخبار کنیم، إخبار از این که فرض کنید ما دستور داریم که ﴿إِيَّاكَ نَعۡبُدُ﴾ را بگوییم و الآن هم طبق دستورمان داریم عمل می‌کنیم.

این نماز، ربات است، این نماز نیست.[2] به آن مقداری که می‌توانید باید ﴿إِيَّاكَ﴾ را درست بگویید، نیت کنید که خدا اضافه کند، بله، این اشکال ندارد، می‌گوییم: خدایا ما نمی‌توانیم آن ﴿إِيَّاكَ نَعۡبُدُ﴾ی را که امیرالمؤمنین علیه‌السّلام گفت بگوییم، واقعاً هم نمی‌توانیم، تا روز قیامت هم نمی‌توانیم، آن ﴿إِيَّاكَ نَعۡبُدُ﴾ی را که امام صادق علیه‌السّلام به خدا عرضه داشت، آن ﴿إِيَّاكَ نَعۡبُدُ﴾ را ما نمی‌توانیم بگوییم، خُب یک در میلیونش را که می‌توانیم بگوییم، می‌گوییم: خدایا ما

---

[1] ۱ سوره فاتحه (۱) آیه ۵. روح مجرد، ص ۱۶۲:
«من فقط تو را عبادت می‌کنم و از تو استعانت می‌طلبم.»

[2] جهت اطّلاع بیشتر بر بطلان مبنای قائلین به قصد حکایت در ﴿إِيَّاكَ نَعۡبُدُ وَ إِيَّاكَ نَسۡتَعِينُ﴾ و امثال این آیه شریفه، رجوع شود به نور ملکوت قرآن، ج ۱، ص ۳۴۷.

الآن این را نمی‌توانیم بگوییم ولکن ما این را می‌گوییم و تو جامهٔ حقیقت به آن بپوشان، خودمان را جلو ببریم، خودمان را در پیشگاه خدا دست‌کم نگیریم، موقعیت خودمان را در پیشگاه خدا دست‌کم نگیریم و از این دست‌کم گرفتن مأیوس نشویم، نه، بدانیم که خدا به ما لطف دارد، خدا ما را عزیز دارد و خدا ما را موفق کرده است که الآن در کنار او بایستیم، می‌توانستیم این کار را نکنیم، خیلی‌ها هستند که توفیق برای این دو رکعت نماز را پیدا نکردند و نخواهند کرد، حالا که این توفیق برای ما پیدا شده چرا از این سفره استفاده نکنیم؟! چرا بهتر فایده و نفع نبریم؟! چرا آن‌طوری که بزرگان فرموده‌اند، [عمل نکنیم؟! بزرگان فرمودند:] «وقتی که مشغول به نماز می‌شوید، باید این معانی را به واقع و به حقیقت ادا کنید تا با اتصال به ملکوت این الفاظ و وصل شدن باطن و مثال و بالاتر از مثال که ملکوت است که بالاتر از جنبهٔ مثالی و صوری است، خودتان را به مفاهیم و به معانی این کلمات وصل کنید، داخل بروید و مقداری نزدیک بشوید.»

فرض کنید شما اگر بخواهید یک نماز بخوانید، از ﴿ٱلۡحَمۡدُ لِلَّهِ رَبِّ ٱلۡعَٰلَمِينَ﴾ این‌طور نیت بکنید که ما که بلد نیستیم خدا را حمد بکنیم، خب این که هیچ! ﴿ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ﴾، خب ما که معانی ﴿ٱلرَّحۡمَٰنِ﴾ و ﴿ٱلرَّحِيمِ﴾ را آن‌طوری که بقیه فهمیدند نمی‌فهمیم، خب این هم که هیچ! ﴿إِيَّاكَ نَعۡبُدُ وَإِيَّاكَ نَسۡتَعِينُ ۞ ٱهۡدِنَا ٱلصِّرَٰطَ ٱلۡمُسۡتَقِيمَ﴾؛ «خدایا ما را به راه راست هدایت کن»، خب ما که در راه راست هستیم، این که دیگر هدایت بکن ندارد، بعد از تشیّع و این وضعیتی که داریم، خب مگر مسئله‌ای بالاتر از این هم هست؟! ﴿صِرَٰطَ ٱلَّذِينَ أَنۡعَمۡتَ عَلَيۡهِمۡ﴾[1]؛ «راه همان‌هایی که به آنها نعمت دادی و آنها را از گمراهان قرار ندادی»، خب اگر ما به این نیت نماز بخوانیم چه شد؟ چهار رکعت گذشت، به‌جای چهار رکعت اگر چهل رکعت هم بخوانیم چه نتیجه‌ای بعد از این نماز برای ما پیدا می‌شود؟! چه حال و هوایی پیدا کردیم؟! بعد از نماز چه تغییری در خود پیدا

[1] سوره فاتحه (۱) آیات ۲ ـ ۷.

کردیم؟! مگر نفرمودند: «وقتی که نماز می‌خوانید بعدش ببینید آیا تبدل حالی برایتان پیدا شده یا نشده؟ اگر شده، خدا را شکر کنید و اگر نشده بدانید که این نمازی را که خواندید، این نمازی بوده که از روی عادت خوانده شده است»؟ مگر این حرف‌ها را نزدند؟ خُب با خواندن این نماز و با این کیفیت، آیا انسان به این مرتبه می‌رسد؟! با این نحوه که ما که نمی‌توانیم ﴿إِيَّاكَ نَعۡبُدُ﴾ بگوییم، چون پیغمبر صلّی الله علیه و آله و سلّم می‌گفت ما هم می‌گوییم، چاره‌ای نداریم، اگر نگوییم نمازمان باطل است، سورهٔ حمد را حتماً باید بخوانیم، او (رسول خدا) می‌گفت ﴿إِيَّاكَ نَعۡبُدُ﴾، ما هم می‌گوییم، او می‌گفت ﴿ٱلۡحَمۡدُ لِلَّهِ﴾، ما هم می‌گوییم، او می‌گفت ﴿قُلۡ هُوَ ٱللَّهُ أَحَدٌ﴾،[1] ما هم می‌گوییم، خب همین، او می‌گفت و ما هم می‌گوییم! خب اگر یک بچه هم بگوید، همین است؛ اگر یک نوار هم بخواند، همین است؛ اگر یک سی‌دی هم بگذارید،

---

[1] ۱ سوره اخلاص (۱۱۲) آیه ۱. الله شناسی، ج ۲، ص ۱۸۴:
«بگو که اوست تنها اللهُ که متّصف به صفت احدیّت در ذات است.»

همین است؛ اگر ضبط هم بخواهد بخواند، همین است؛ من هم بخوانم همین است! آن ضبطی که الآن دارد می‌گوید: ﴿إِيَّاكَ نَعۡبُدُ وَإِيَّاكَ نَسۡتَعِينُ﴾، آیا چیزی می‌فهمد؟! آیا مطلبی را ادراک می‌کند؟! آیا عبودیتی را می‌فهمد؟! یا فرض بکنید که ضبط که دارد ﴿ٱلۡحَمۡدُ لِلَّهِ رَبِّ ٱلۡعَٰلَمِينَ﴾ را می‌گوید، آیا معنای حمد را می‌فهمد؟! آیا معنای شکر را می‌فهمد؟! چه می‌فهمد؟! صد دفعه هم بگوید باز همان آهن و سیم و پلاستیک است، خبری نیست، این که فرمودند: «شما بگو» این چه نمازی است؟! رفقا دارند توجه می‌کنند که من منظورم چیست!

بزرگان می‌فرمودند: وقتی که نماز می‌خوانید، باید به قصد انشاء بخوانید و به قصد اینکه الآن این نماز بر تو نازل شده است و الآن تو متوجه این نماز شده‌ای و الآن تو مکلف به این نماز شده‌ای و الآن سورهٔ حمد بر تو نازل شده است و خدا می‌فرماید: این را که من بر تو نازل کردم حالا بیا این را برای من بخوان، من به تو یاد دادم که بگویی ﴿ٱلۡحَمۡدُ لِلَّهِ﴾، آیا حالا می‌گویی بلد نیستم؟! من به تو یاد دادم که بگویی ﴿إِيَّاكَ نَعۡبُدُ وَإِيَّاكَ نَسۡتَعِينُ﴾، آیا

حالا می‌گویی از من برنمی‌آید؟ من به تو یاد دادم که چگونه خودت را در معرض هدایت قرار بدهی، ﴿صِرَٰطَ ٱلَّذِينَ أَنعَمتَ عَلَيهِم﴾؛ خدایا من را در این نماز در راه کسانی قرار بده که بر آنها نعمت کردی، خب بله در آن راه قرار بده، یعنی استمرار ببخش، من را از این راهی که الآن در این راه قرار دارم، به این طرف و آن طرف منحرف نکن! دائماً انسان باید از خدا بخواهد و دائماً انسان باید این مسئله را طلب کند.

پس شما خیال کردید که چه؟ آیا نماز یک مسئله‌ای است که بیا دو رکعت بخوان و رفع تکلیف شد و برو دنبال کارت؟! نماز همه‌اش دعا و خواست است، خدایا مرا در راه عرفای الهی خودت قرار بده، ﴿صِرَٰطَ ٱلَّذِينَ أَنعَمتَ عَلَيهِم﴾، ﴿أَنعَمتَ عَلَيهِم﴾ چه کسانی هستند؟ به روایت صریح از رسول اکرم صلّی الله علیه و آله و سلّم: «**صراطُ علیّ**؛[1] صراط، صراط علی است و شیعیان علی»، شیعیان علی چه کسانی هستند؟!

---

[1] الکافی، ج ۱، ص ۴۲۴.

سلمان، ابوذر، مقداد، محمد بن أبی‌بکر، اینها هستند، خدایا ما را در آن راه قرار بده! آیا ما در راه سلمان هستیم؟! واقعاً الآن به خودمان فکر کنیم، آیا هستیم یا نیستیم؟! آیا ما در همان افق حرکت می‌کنیم؟! آیا افکار ما در همان افق است؟! اگر الآن، همین امروز، روز جمعه، سلمان بیاید پیش ما بنشیند و با ما صحبت کند، آیا به ما نمی‌خندد؟! خب او یک شیعه و ما هم یک شیعه دیگر، او یکی و ما هم یکی، اگر از کیفیت توحیدمان بپرسد، از کیفیت شناخت امام بپرسد، [آیا به ما نمی‌خندد؟!]

دو نحوه معنا نسبت به عبارت «لو علم ابوذر ما فی قلب سلمان لَقتلَه او کفَّره»

بابا! سلمان آمد دو کلمه با ابوذر حرف زد، ابوذر دوام نیاورد و داشت سیم‌ها قاطی می‌شد! بلند شد رفت پیش پیغمبر صلّی الله علیه و آله و سلّم و گفت: «نگاه کن ببین سلمان دارد چه می‌گوید؟!» حضرت به سلمان فرمودند: «بابا با او مدارا کن، چه خبر است؟! این تحمل ندارد.» ابوذر با آن مقامش، با آن وضعیتش! این کلام، کلام پیغمبر است:

لو عَلِمَ أبوذر ما فی قَلبِ سلمانَ لَقتلَه او کَفَّره؛[1] «اگر اباذر می‌دانست که در دل سلمان چیست و سلمان در چه افکاری است و در چه افقی است و به چه مطالبی معتقد است، اگر می‌دانست [او را می‌کشت یا او را تکفیر می‌کرد.]»

آیا ما تابه‌حال راجع به این قضیه تصور کردیم؟! شما الآن تصور کنید، خب آن اطّلاعاتی را که تابه‌حال از دین و پیغمبر و معاد و مبدأ و ولایت و... به ما داده‌اند، خب ما بلد هستیم دیگر، مگر چیز دیگری هم هست؟ تازه آنچه اباذر در قلبش هست اگر ما می‌دانستیم، ما این بلا را سرش درمی‌آوردیم! ما چه می‌دانیم؟! ما از ولایت چه می‌دانیم؟! ما از حقیقت امام علیه‌السّلام چه می‌دانیم؟! ما از کیفیت ربط چه می‌دانیم؟! بعد از گذشت هفتاد سال از سنّمان، تازه می‌گوییم: «امام اشتباه می‌کرد و مطالبش اشتباه بود و مسائلش با علوم امروز مخالف بود»! دست شما درد نکند! خب حالا آیا این خندیدن ندارد؟! حالا واقعاً آیا این خندیدن ندارد؟! نه‌تنها بعضی بلکه همهٔ افراد و اشخاص [این‌طور می‌گویند!] من می‌خواستم این قضیه را در آخر صحبتم بگویم ولی حالا در ابتدا پیش آمد.

ما به مشهد مشرّف شده بودیم، یک روز شخصی

---

[1] الکافی، ج ۱، ص ۴۰۱؛ الوافی، ج ۱، ص ۱۱.

به دیدن مرحوم آقا ـ رضوان الله تعالی علیه ـ آمده بود، یکی از بزرگان اهل علم بود که الآن فوت کرده و به رحمت خدا رفته است، در ضمن صحبت، بحث از مسئلهٔ ولایت امام علیه‌السّلام شد، البته صحبت روی مسئلهٔ ولایت فقیه رفت و بالنسبه، ولایت امام هم در آنجا مطرح شد و ایشان از افتخارات علمی و آن یافته‌های سال‌ها درس و تحقیق خودش در روایات، این را نقل می‌کرد که:

اگر امام علیه‌السلام به یک نفر بگوید برو زنت را طلاق بده یا از شوهرت طلاق بگیر، این امام اصلاً از امامت ساقط می‌شود و دیگر نباید به این امام توجه کرد! یعنی اگر الآن امام زمان علیه‌السّلام تشریف بیاورند و به یک نفر بگویند که دیگر از این به بعد ادامهٔ زندگی برای شما و برای عیالتان صلاح نیست و باید از هم جدا بشوید، همین‌که این حرف را زد، دیگر امام زمان نیست! چرا؟ چون امر به خلاف شرع کرده است! ادامهٔ زندگی دست ما است، شرع این ادامهٔ زندگی و ازدواج را در اختیار ما قرار داده، اگر بخواهیم زندگی می‌کنیم و اگر نخواهیم جدا می‌شویم، مگر امام می‌تواند چنین حکمی بکند؟! مگر امام می‌تواند خلاف شرع حکمی را بیان کند؟! اصلاً اصل امامت بر این است که امام مطابق با شرع عمل کند، اگر امام یک روز حرف خلافی زد، حرف مخالف با شرع زد، چگونه آن حجیتی که براساس آن حجیت، کلام امام علیه‌السّلام تنفیذ دارد، آن حجیت باقی و برقرار می‌ماند؟! چگونه این‌طور می‌شود؟!

مرحوم آقا فقط نگاه می‌کردند و می‌خندیدند، چه بگویند؟! می‌خندیدند، البته نه طوری که او خیال بکند که مطلب غیر از این است. آدم گاهی اوقات از روی استهزاء خنده می‌کند، و گاهی اوقات هم نه، واقعاً خنده‌اش می‌گیرد! سن ایشان (آن عالم) در آن موقع ۷۰ یا ۷۵ سال بود، آن موقع بعد از این همه درس خواندن و این همه احادیث و...، انسان بگوید که اگر امام این‌چنین حرفی را بگوید، از امامت ساقط می‌شود! آیا این صحیح است؟! این میزان معرفت ما

به امام است! که خب البته اگر رفقا این مسئله را مطالعه کرده باشند، نمی‌دانم در جلد اول یا دوم اسرار، من راجع به این قضیه صحبت کرده‌ام.[1]

حالا واقعاً اگر سلمان بیاید و در اینجا بنشیند و راجع به اعتقادات ما صحبت بشود، آیا به ما نمی‌خندد؟! خب حالا اگر سلمان یکی از آن مطالبی را که در ذهن و دل دارد و به آن مسائل رسیده است ـ نه‌اینکه از پیغمبر صلّی الله علیه و آله و سلّم یا از امیرالمؤمنین علیه‌السّلام شنیده باشد، خودش رفته و رسیده، سلمان این‌طور نبود که بشنود، او به مطلب رسیده بود، در باطن به چیزهایی رسیده بود ـ به ما بزند، ما چه وضعی پیدا می‌کنیم؟

این را برای این عرض می‌کنم که بدانید این روایت معنای دیگری دارد غیر از آنچه در میان عوام معروف است، آنچه در میان عوام معروف است این است، تفسیری که راجع به آن می‌شود این است که:

اگر اباذر بداند که در قلب سلمان چیست، به‌واسطهٔ عدم تحمل ادراک این مطلب، یا سلمان را تکفیر می‌کند و می‌گوید کافر شدی ـ همان‌طوری که آن عالم گفت: «اگر امام زمان این مطلب را بگوید از امام زمانی ساقط می‌شود»، یعنی سلمان را تکفیر می‌کند، می‌گوید: برخلاف شرع حرف زدی، برخلاف نصّ صریح قرآن حرف زدی، برخلاف ضرورت حرف زدی و کسی که برخلاف ضرورت، عملی را انجام بدهد و حرفی را بزند، خب این در این‌صورت از اسلام سقوط می‌کند، خب این معنای **«کَفَّره»** است.
دوم اینکه **«لَقَتَله»**؛ یا اینکه می‌آید سلمان را می‌کشد، می‌گوید: مهدورالدم و مرتد

---

[1] اسرار ملکوت، ج ۱، ص ۲۴۵.

شده، حالا هم که مرتد شد حکمش اعدام است، همان‌جا شمشیر را برمی‌دارد و صاف دو نصفش می‌کند و او را کنار می‌گذارد، چون از اسلام بیرون آمده و حرفی زده که این اصلاً با توحید نمی‌خواند، حرفی زده که اصلاً با وحدت نمی‌خواند، اصلاً برخلاف وحدت حرف زده، از وحدت وجود حرف زده! باید اعدامش کرد! این معنای **«لَقَتَله او کَفَّره»** است.

مرحوم آقای حداد ـ رضوان الله تعالی علیه ـ این روایت را طور دیگری معنا کردند، توجه کنید! من توضیح می‌دهم و شما از توضیح من معنای ایشان را ادراک می‌کنید:

اگر سلمان بیاید در اینجا بنشیند و یکی از آن اسراری را که فهم و ادراک آن در تحت سعهٔ من نیست، بگوید، از آنجایی که من به سلمان اعتماد دارم و می‌دانم که حرف بیخود نمی‌زند، در اینجا یا مثل آن عالم، اعتمادم ازبین خواهد رفت، چون حرفی برخلاف شرعی که در ذهن دارم و برخلاف مبانی که در ذهن و نفس خودم درست کردم، زده شده؛ چون ممکن است که انسان خیلی چیزها درست کند، این شرعی را که الآن ما در ذهن خود درست کردیم، آیا شرع واقعی است؟! آیا دین واقعی است؟! معارفی را که ما الآن در ذهن داریم، آیا این معارف، معارف واقعی و حقیقی است؟! ما که معتقدیم به اینکه «امام علیه‌السّلام از پشت این دیوار خبر ندارد»، آیا این واقعی است؟! ما که معتقدیم به اینکه «امام یک پشه را نمی‌تواند از روی هوا بگیرد»،

آیا این دین واقعی است؟! ما که معترفیم و اقرار می‌کنیم و کتاب می‌نویسیم که «امام هم ممکن است مانند سایر افراد اشتباه بکند» آیا این دین، دین واقعی است؟! ما که معتقدیم بر اینکه «آن طهارتی که در آیه آمده: ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ ٱللَّهُ لِيُذۡهِبَ عَنكُمُ ٱلرِّجۡسَ أَهۡلَ ٱلۡبَيۡتِ وَيُطَهِّرَكُمۡ تَطۡهِيرًا﴾[1] اراده و مشیت خداوند تعلق گرفته که شما را به طهارت مطلقه برساند و هیچ‌گونه نقص و شینی نسبت به آن تحقق عصمت مطلقه نباشد که آن عصمت مطلقه مرحله‌ای است که در آن مرحله، لایبقی فی الوجود الّا الله، در آن مرتبه، یعنی از مقام اخلاص و انطباق عمل برطبق رضای الهی بالاتر رفته، نفس فعل انسان، فعل‌الله شده است، این را آن مقام طهارت می‌گویند؛ ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ ٱللَّهُ لِيُذۡهِبَ عَنكُمُ ٱلرِّجۡسَ أَهۡلَ ٱلۡبَيۡتِ وَيُطَهِّرَكُمۡ تَطۡهِيرًا﴾ می‌گویند که این اراده، ارادهٔ تشریعی است، یعنی خدا شما را راهنمایی و هدایت می‌کند، ای رسول خدا، ای پنج‌تن، ای ائمّه، ای سایر افراد، ما شما را

---

[1] سوره احزاب (۳۳) آیه ۳۳.

راهنمایی می‌کنیم، ارادهٔ تشریعی ما بر این است که شما به اینجا برسید، اگر کار کردید به مقام قرب می‌رسید، اگر کار نکردید به آنجا نمی‌رسید، دست خودتان است، ارتباطی به ما ندارد.»!

قربان عمه‌ام بروی! خب این اراده که نسبت به همهٔ افراد هست، نسبت به شمر و یزید هم خدا یک‌هم‌چنین اراده‌ای دارد، پس چرا بیاید برای ائمّه علیهم‌السّلام این را بگوید؟! چرا راجع به پنج‌تن در اینجا آمده و این حرف را زده است؟! این گوهر ناسفته‌ای که جنابعالی سُفتید، آیا می‌دانید که این قضیه به این مطلب برمی‌گردد و نقض به این می‌شود که پس خدا راجع به سایر افراد اراده ندارد! سایر افرادی که آنها به این دنیا آمدند، به‌صرف اینکه جزء این گروه نیستند و داخل در این سلسله قرار ندارند، خدا نسبت به آنها اراده ندارد که آنها به مقام طهارت برسند، آنها باید در همان ظلمت بمانند، در همان وضعیت باید قرار پیدا کنند!

همهٔ اینها خلاف است، آیا اینها، دین و شریعت واقعی است یا شریعت ساختگی است؟!

اگر ما با یک‌هم‌چنین مسئله‌ای مواجه شدیم و

سلمان آمد یکی از آن مطالبی را که در دل دارد، با ما مطرح کرد، ما در مقابل او چه موضعی می‌گیریم؟ همین الآن، روز جمعه، آمد در کنار ما نشست و مطلبی را گفت، خب من که نمی‌توانم در اینجا بگویم که او چه می‌گوید، نه من خبر دارم و...! اگر خبر هم داشته باشم که نمی‌توانم بگویم. حالا فرض کنید اگر سلمان آمد و مسئله‌ای، مطلبی، قضیه‌ای را برای ما گفت که شنیدن این قضیه و شنیدن این مسئله در قوای باطنی و مثالی ما نمی‌گنجد و نمی‌توانیم ادراکش کنیم (درک غلط است، درک نگویید، بگویید ادراک)، یکی از این دو حال را به خود می‌گیریم: یا اینکه همان موقع او را از عدالت ساقط می‌کنیم و او را به جنون یا خَبَل، بلاهت، یا به ارتداد متهم می‌کنیم که مرتد شدی، تمام شد، کارت تمام شد! او را متهم می‌کنیم و همان‌جا گردنش را می‌زنیم، این «لقتله» می‌شود، او را می‌کشد و او را ازبین می‌برد ـ البته این معنایی که دارم می‌کنم، این معنا همان معنای عامیانه است نه آن معنایی را که آن بزرگ فرمود ـ یا اینکه نه، ما از کشتنش صرف‌نظر

می‌کنیم و قتلش را به مسائل حقوقی و اداری و قانونی و... محول می‌کنیم و نمی‌خواهیم برای خودمان دردسر درست بکنیم! حالا ما چرا این کار را بکنیم؟! مسئله به مراجع قانونی واگذار بشود و آنها تصمیم بگیرند، ولی حداقل این است که ما او را تکفیرش می‌کنیم و می‌گوییم این کافر شده است؛ این همان معنا است.

اما ایشان چه می‌فرمود؟ ایشان می‌فرمود که ما در اینجا یکی از این دو قضیه و مطلب را داریم، یا اینکه او را کافر می‌کنیم، چون در تحت مدرکات ما نمی‌گنجد، همان‌طوری‌که همیشه هم این کار را انجام می‌دهیم، به‌جای اینکه خود را ببریم و در تحت آن مرتبهٔ شناخت و معرفت او قرار بدهیم، مرتبهٔ خود را بر آن مرتبه غلبه می‌دهیم و آن مرتبه را ساقط می‌کنیم، او را تکفیر می‌کنیم!

ما معمولاً کتاب‌هایی را که می‌خوانیم، معمولاً به مطالبی که می‌رسیم، چگونه نسبت به آنها برخورد می‌کنیم؟ آیا برخورد ما منصفانه است؟! آیا از روی تحقیق نگاه می‌کنیم یا نه، تا می‌بینیم قضیه‌ای برخلاف نظر ما نقل شده می‌گوییم دروغ گفته

است؟! تمام شد. هیچ نمی‌گوییم شاید راست گفته و چون راست گفته بروم ببینم چرا و قضیه کجا است؟ این زحمت را به خود نمی‌دهیم، زحمت بالا آمدن را به خود نمی‌دهیم، و این مصیبت است، درد ما و درد اجتماع ما این است که اجتماع ما نمی‌خواهد خودش را بالا بیاورد، می‌خواهد همین‌جا بماند، می‌گوید: من همین‌قدر هستم و همین‌جا می‌مانم، می‌گوییم: بابا بالاتر از این هم وجود دارد، طبقهٔ بالاتر، طبقهٔ بالاتر، می‌گوید: نه! همین‌قدر است و من می‌خواهم همین‌قدر بمانم، فکرم می‌خواهد در همین‌قدر باشد، ذهنم می‌خواهد در همین‌قدر توقف کند و اصلاً بیش از این نمی‌خواهم، شما چه می‌گویید؟! اصلاً نمی‌خواهم تو حرف بزنی و مطلب بگویی، من می‌خواهم در این حد بمانم، این درد، درد ما است!

شیعهٔ امیرالمؤمنین علیه‌السلام خودش را در یک حد نگاه نمی‌دارد و به‌جای بالا کشیدن خود، دیگری را از بالا به زمین نمی‌کشاند و به‌جای ارتقاء روحی که او باید پیدا کند، دیگران را از مرتبه ساقط

نمی‌کند.

ما این‌طور نیستیم، وقتی که با یک واقعیت برخورد می‌کنیم، وقتی که با یک قضیه برخورد می‌کنیم، وقتی که با یک معنا برخورد می‌کنیم، چگونه جبهه می‌گیریم؟ آیا می‌گوییم درست است یا نه، تا می‌بینیم نمی‌فهمیم، می‌گوییم این دروغ می‌گوید، این نفهمیده، این سواد ندارد، این اشتباه کرده؟ حالا فوقش هم بخواهیم خیلی نسبت به او حسن ظن داشته باشیم می‌گوییم اشتباه کرده؟! نمی‌گوییم: عجب! شاید ما تابه‌حال اشتباه کردیم! این را نمی‌گوییم؛ عجب! ما این‌طوری فهمیدیم، برویم ببینیم قضیه چیست؛ عجب! تابه‌حال به ما این‌طور گفتند، این یک مسئلهٔ جدیدی است، برویم ببینیم درست است یا نه، ببینیم واقعیت دارد یا نه، که اگر واقعیت داشت آن‌وقت بیاییم خودمان را اصلاح کنیم، این کار را انجام نمی‌دهیم، فوراً می‌گوییم دروغ است!

ریاضت یعنی این که انسان در اتجاه با قضایای واقعی، خود را نبازد

و این را بدانید، در این مسئله، آن ریاضتی را که

من خدمتتان عرض کردم، آن ریاضت این است، یعنی انسان در مقابلهٔ با حقایق، آن پوشش‌هایی را که تابه‌حال بر نفس خود به‌واسطهٔ جریانات مختلف اجتماعی و شخصی و ارتباط‌های خانوادگی و شخصیت و شئونی که آن پوشش‌ها را به‌واسطهٔ آن شئون برای خود قرار داده، آن پوشش‌ها مانع از رسیدن به حق نشود، این ریاضت می‌شود، لُب و اصل و اساس مسئلهٔ ریاضت این است، نه ریاضت به کم‌خوردن است، نه ریاضت به نخوردن است، نه ریاضت به غار رفتن است، نه ریاضت به مطالب شاق و... انجام دادن است، ریاضت این نیست. آنچه در لسان ائمّه علیهم‌السّلام ریاضت است این است که انسان در اتجاه با قضایای واقعی، خود را نبازد، خدا تو را حر آفرید، خدا تو را آزاد آفرید.

سیدالشهدا علیه‌السّلام چه می‌فرماید: **«لا تَکُن عَبدَ غَیرِک و قَد جَعَلَکَ اللهُ حُرّاً»**[1] چرا خودت را باختی؟ چرا خودت و آن موقعیت متعالی خودت را که باید به مقامی برسی که مورد غبطه و رَشک ملائکه

---

[1] نهج البلاغة (صبحی صالح)، ص ۴۰۱.

واقع بشوی، آمدی آن موقعیت را ازدست دادی و به فرومایه‌ترین افرادِ در این دنیا سر تعظیم فرود آوردی؟! چرا؟ برای چه؟ امام حسین علیه‌السلام این را می‌خواهد بگوید، عاشورا برای این قضیه درست شده است، آیا منِ پسرِ پیغمبرِ با این مقام، بلند شوم زیر سلطهٔ یزید بیایم؟! یزید سگ‌باز، یزید قمارباز، یزید شطرنج‌باز! آیا من باید بیایم و بگویم که خلافت تو را قبول کردم، امر تو امر من است، نهی تو نهی من است؟! (وای وای! واقعاً چه خبر بوده؟ قضیه چه بوده؟!) حکم تو حکم من است؟!

وقتی که یزید برای ولید والی مدینه نامه فرستاد، در آن نامه نوشته بود: «باید از حسین بن علی علیهماالسّلام با این مضمون بیعت بگیری که امر او امر من است، نهی او نهی من است، هرچه را او می‌خواهد انجام بدهد باید از طرف من انجام بدهد، من آنچه را می‌گویم او باید اطاعت کند، بگویم: بلند شو، بلند شود؛ بنشین، بنشیند، اگر این‌طوری بیعت کرد، کرد، اگر نه، سرش را جدا کن و برای من

بفرست![1]

خب حالا آیا امام حسین علیه‌السّلام زیر بار یک‌هم‌چنین بیعتی می‌رود؟! آیا این دو روز دنیا ارزش این را دارد که انسان زیر یک‌هم‌چنین بیعتی را امضا کند؟! **«لا تَکُن عَبدَ غَیرِک**؛ عبد غیر خودت نباش.» آن هم عبد چه کسی؟ عبد حاکمی که برای رسیدن به خلافت و حکومت خودش، از هیچ جنایتی در این دنیا فروگذار نمی‌کند، هرچه می‌خواهد باشد! باید بروی بیعت او را امضا کنی، باید بروی زیر این سند را مهر کنی! خدا تو را بندهٔ من قرار داد! منی که مافوق طبیعتم، مافوق عوالمم، مافوق هرچه مقیّد و محدّد به امکان است، مافوق این قرار داد، می‌گویم تو پیش من بیا، با آمدن پیش من، آن‌وقت تاج افتخار سرت بگذار! آن‌وقت.

مردم چه می‌گویند؟ مردم می‌گویند: پیش من بیا، جای دیگری نروی، در روضهٔ من بیا، در جلسهٔ ما بیا، در روز جمعه به‌جای اینکه جاهای دیگر بروید من بگویم بلند شوید به اینجا بیایید تا شلوغ‌تر بشود،

---

[1] الإرشاد، ج ۲، ص ۳۲.

کفش‌های جلوی در بیشتر بشود، ماشین‌هایی که اینجا می‌آیند، همه بیایند ببینید که چقدر اینجا زیادتر شده و افراد بیشتر آمدند!

همهٔ اینها چیست؟ دعوت به خود است! این با فیلم و تئاتر تفاوتی نمی‌کند، چه اینجا فیلم پخش بکنند چه اینجا این مطالب باشد! وقتی که نیت این باشد، مسئله همین است، وقتی که نیت این باشد تفاوتی نمی‌کند، صورت مسئله فرق می‌کند ولی خود اصل قضیه تفاوتی ندارد.

فرمایش پیغمبر مبنی بر تکرار امتحانات امم گذشته در امت اسلام

مگر پیغمبر صلّی الله علیه و آله و سلّم نفرمود: «تمام آنچه در امت گذشته اتفاق افتاده است، [در امت من هم اتفاق خواهد افتاد،]» طابقُ النّعلِ بالنّعل؟[1] اگر دوتا دمپایی را کنار هم بگذارید، چه فرقی می‌کنند؟! هیچ فرقی نمی‌کنند، فقط یکی راست است و یکی چپ، حالا در همان سابق بعضی دمپایی‌ها درست می‌کردند که چپ و راستش هم

---

[1] لغت‌نامهٔ دهخدا: «طابقَ النّعل بالنّعل: کاملاً یکسان و برابر.»

یکی بود، **«طابقُ النّعلِ بالنّعل»** یک میل فرق نمی‌کند، انحنا همان است، تدویر همان است، شکل همان است، جنس همان است، وزن همان است، همه‌اش همان است، **«والقُذَّة بالقُذَّة»** تیرهایی که درست می‌کردند برای اینکه کمان‌دارها داشته باشند، همهٔ آنها یکسان بود، همهٔ آنها یک اندازه بود، به‌طوری‌که اگر شما هرکدام را بردارید و کنار دیگری بگذارید، تفاوتی برایش قائل نمی‌شوید، حضرت فرمودند: «آنچه در امم گذشته اتفاق افتاد، همان امتحانات، همان فراز و نشیب‌ها، همان‌ها در امت من اتفاق می‌افتد بعینه، بدون اینکه تفاوت داشته باشد.»[1]

---

[1] تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۳۰۳؛ تفسیر القمی، ج ۲، ص ۴۱۳:

«قالَ رَسولُ اللهِ صلّی الله علیه و آله و سلّم: "لَتَرکَبُنَّ سُنَّةَ مَن کانَ قَبلَکُم حَذوَ النَّعلِ بِالنَّعلِ و القُذَّةِ بِالقُذَّةِ و لا تُخطِئون طَریقَتَهُم شِبرٌ بِشِبرٍ و ذِراعٌ بِذِراعٍ و باعٌ بِباعٍ حَتَّی أن لَو کانَ مَن قَبلَکُم دَخَلَ جُحرَ ضَبٍّ لَدَخَلتُموه".»

امام شناسی، **ج ۳، ص ۴۴:**

«رسول اکرم صلّی الله علیه و آله و سلّم فرمودند: **"هر آینه شما به‌جا خواهید آورد و در میان شما واقع خواهد شد تمام کارها و تمام وقایعی که در افرادی که قبل از شما بودند واقع شده است بدون هیچ اختلاف، مثل تشابه یک قطعه نعل با قطعه دیگر و یا مثل تشابه درازای یک قطعه تیر با درازای قطعه دیگر، شما از مسیر آنها به هیچ‌وجه منحرف نخواهید شد و یک وجب از کارهای آنان با یک وجب از کارهای شما فرق نخواهد کرد، و نه یک ذراع به یک ذراع و نه یک باع به یک باع، حتّی اگر فرضاً افرادی از آنان که قبل از شما بودند داخل در سوراخ سوسماری شدند هر آینه شما نیز داخل می‌شوید".»**؛

من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۲۰۳:

«یکونُ فی هذه الأمّةِ کلُّ ما کان فی بنی إسرائیل، حَذوَ النَّعلِ بالنّعلِ و حَذوَ القُذَّةِ بالقُذَّةِ.»

حضرت موسی علیٰ نبینا و آله و علیه السلام از دنیا رفت، اول کسی که در مقابل وصیّ حضرت موسی علیٰ نبینا و آله و علیه السلام قد علم کرد، زن حضرت موسی بود، یک ارتشبد فلان بود! شروع کرد خلق‌الله را جمع کرد، لابد یک‌شبه هم چندتا درجه گرفت، آن که پاسبان هم نبود، فردا ارتشبد و فرماندهٔ کل قوای لشکر بنی‌اسرائیل و قبطی‌ها و... شد، حرکت! چه کنیم؟ برویم حکومت را از دست وصیّ حضرت موسی بگیریم، به این‌طرف و آن‌طرف نامه‌ها می‌نوشت، افراد به این‌طرف و آن‌طرف رفتند و آمدند در مقابل وصیّ حضرت موسی صف‌آرایی کردند، خون‌ها ریخته شد، جنگ‌ها انجام شد، بالأخره وصیّ حضرت موسی غلبه کرد و او را اسیر کردند و دست‌گیر کردند و آوردند، وصیّ حضرت موسی فرمود: «به حرمت حضرت موسی آزاد هستی و حساب و کتابت با خدا

ترجمه: «تمام آنچه در بنی‌اسرائیل بوده است، مثل آن در این امت خواهد بود، مانند تشابهی که یک لنگه نعل با لنگه دیگر آن دارد و مانند تشابهی که یک چوبه تیر با یک چوبه دیگر دارد.» (محقق)

است.»[1]

امیرالمؤمنین علیه‌السّلام، مجسمهٔ صدق و راستی

عین این قضیه بعد از پیغمبر صلّی الله علیه و آله و سلّم اتفاق افتاد، طلحه و زبیر آمدند اطراف جناب ارتشبد عائشه ـ سپهبد هم نه! بالأخره زن رسول خدا را نمی‌شود به این درجات پایین [خطاب کرد.] نمی‌دانم آیا بالاتر از ارتشبد هم مقامی هست یا نه؟ من اطّلاع ندارم ـ را گرفتند، گفتند: «بَه‌بَه نگاه کن، از همان چیزی که می‌ترسیدیم در آن افتادیم، علی خلیفهٔ پیغمبر شد!» همان کسی که می‌گفت: «عثمان را بکشید» چون سهمش را از بیت‌المال قطع کرده بود یا کم کرده بود، در مدینه راه می‌رفت و می‌گفت: «اقتُلوا نَعثَلاً فَقَدَ کَفَر»[2] او را به یک فرد یهودیِ لَنگ تشبیه کرده بود، عثمان هم می‌لنگید، به‌خاطر همین به او عثمان لنگ می‌گفتند، همان شخص شروع می‌کند و می‌گوید: «علی بن أبی‌طالب، عثمان را به

---

[1] إثبات الوصیّة، ص ۶۵.

[2] تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۴۵۹.

قتل رسانده، قتل به تحریک علی بوده»! تهمت شروع می‌شود! از راه حق که نمی‌توانیم جلو بیاییم، از راه صدق که نمی‌توانیم به جنگ علی برویم، چون علی خودش مجسمهٔ صدق است، صدق که با صدق نمی‌جنگد، راستی که با راستی درنمی‌افتد، صفا که با صفا درنمی‌آمیزد و مقابله نمی‌کند، باید آن که می‌خواهد مقابله بکند خلاف باشد، امیرالمؤمنین علیه‌السّلام صدق است، پس خلافش باید دروغ باشد، این یک معیار است؛ خلاف صفا باید کلک و نفاق باشد؛ خلاف راستی و درستی باید حقه‌بازی باشد، آمدند حقه‌بازی کردند، به امیرالمؤمنین تهمت زدند که «علی عثمان را کشته، باید از عثمان خون‌خواهی کنیم، باید به ما بپیوندید»، به افراد، این‌طرف و آن‌طرف نامه نوشتند که «مِن عائشة، ام المؤمنين (مادر مؤمنین) زوجة رسول الله إلى فلان؛[1] زن پیغمبر دارد نامه می‌نویسد»، وقتی که نامه به این شخص می‌رسید، تکان می‌خورد: «عجب! زن پیغمبر آمده یک‌هم‌چنین قضیه‌ای را گفته»، حالا آن

---

[1] الجمل، ص ۲۹۹، نامه عایشه به اهل مدینه؛ ص ۴۳۱، نامه عایشه به زیدبن‌صوحان؛ وقعة الجمل، ص ۲۹، نامه عایشه به امّ‌سلمه.

احمق به‌جای اینکه بلند شود برود تحقیق کند، فوراً دلش می‌سوخت و افراد قبیلهٔ خودش را راه می‌انداخت! البته بعضی‌ها هم بودند که جواب می‌دادند که «برو در خانه‌ات بنشین و صدایت درنیاید»، از این نامه‌ها و پاسخ‌ها هم بود، ولی بعضی‌ها هم یک چیزیشان می‌شد، بالأخره امیرالمؤمنین است، باید اینجا امتحان بشود، همه باید رو بیایند، همهٔ آنهایی که ادعا می‌کردند باید رو بیایند و خودشان را نشان بدهند! خدا یک سپبهد عائشه! ببخشید، ارتشبد عائشه را آورد و در آنجا قرار داد و فرمود: این امتحان من، این علی و این هم عائشه و این هم امتحان! همه آمدند دو صف شدند، صف دروغ‌گویان، صف حقه‌بازها، صف متوجهین به دنیا، صف آنهایی که نفسشان نمی‌توانست علیٍّ مرتضی را قبول کند و تحمل کند، آنها در یک صف قرار گرفتند، و صف افرادی که آنها در طرف دیگر قرار گرفتند؛ البته آنها هم دارای مراتب بودند، صف عمار و مقداد و حذیفه و حبیب و حجر و امثال‌ذلک، اینها هم در آن طرف قرار گرفتند با اختلاف مراتبی که

داشتند، جنگ شروع شد و هرچه امیرالمؤمنین سعی کرد که جلوی این جنگ را بگیرد، نشد، برادر عائشه محمد بن أبی‌بکر را در خیمهٔ عائشه فرستاد که برو نصیحتش کن که اگر می‌شود برگردد، رفت و او را بیرون کرد! خیلی برخورد کرد و به عائشه گفت: «ای کاش از مادرت به دنیا نیامده بودی که ننگ برای اسلام بشوی و این عار را بر خاندان رسول خدا باقی بگذاری که مردم زن پیغمبر را ببینند که مشمول این آیه می‌شود: ﴿يَٰنِسَآءَ ٱلنَّبِيِّ لَسۡتُنَّ كَأَحَدٖ مِّنَ ٱلنِّسَآءِ إِنِ ٱتَّقَيۡتُنَّ﴾[1]؛ ای زن‌های پیغمبر شما مثل بقیه نیستید و با بقیه فرق می‌کنید، شما به پیغمبر منتسب هستید، آیا فهمیدید کجا هستید؟ شما زن فلان آدم الوات و... که نیستید، شما زن پیغمبر هستید، ﴿وَقَرۡنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجۡنَ تَبَرُّجَ ٱلۡجَٰهِلِيَّةِ ٱلۡأُولَىٰ﴾[2] در منازل خود بنشینید و خودتان را بیرون نیاورید، حرمت رسول خدا را حفظ کنید، آیا تو حرمت رسول خدا را حفظ کردی؟!» آیا در اینجا دیگر می‌تواند به برادرش

---

[1] سوره احزاب (۳۳) آیه ۳۲.

[2] سوره احزاب (۳۳) آیه ۳۳.

بگوید که علی عثمان را کشت؟! اینجا دیگر نمی‌تواند بگوید، چون این برادرش است، انسان می‌تواند سر آدم‌های عوضی و آدم‌های نفهم و آدم‌های عامی و آدم‌هایی را که ساده و... هستند کلاه بگذارد، ولی سر برادرش را که دیگر نمی‌تواند کلاه بگذارد و بگوید علی عثمان را کشت! او گفت که «دیگر حالا مسئله همین است و خلاصه علی باید حکومت و دولت را به ما بدهد»! آنجا راستش را به برادرش گفت. امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرمودند: «خیلی‌خوب حالا که این‌طور است، دیگر چاره نداریم»، جنگ شروع شد و از طرفین کشته شدند، خلاصه امیرالمؤمنین غلبه کرد و عائشه را اسیر کردند و پیش امیرالمؤمنین آوردند، ایشان چه کرد؟ آیا گفت اعدامش کنید؟! آیا گفت دارش بزنید؟! آیا گفت چادر از سرش بردارید تا همه ببینند که چه‌کار کرده؟! نه، اگر ما بودیم این کارها را می‌کردیم! ولی امیرالمؤمنین چه‌کار کرد؟ یک‌دفعه یاد پیغمبر افتاد، او به عائشه نگاه نمی‌کند، او دارد به پیغمبر نگاه می‌کند، او به این که این، این کار را کرد نگاه

نمی‌کند، این کار را کرد که کرد، خودش و خدای خودش می‌داند، پیغمبر قضیه‌اش چه می‌شود؟ قضیهٔ حرمت پیغمبر چه می‌شود؟ مسئلهٔ مرتبهٔ پیغمبر چه می‌شود؟ بین این علی و بین آنهایی که آمدند بعد از پیغمبر، درِ خانهٔ دخترش را آتش زدند، خیلی فرق است! خیلی تفاوت است!

این علی شایستهٔ خلافت و حکومت است، این علی!

امیرالمؤمنین چه‌کار کرد؟ فرمود:

و أمّا عائشه فقَد أدرَکَها ضعفُ رأیِ النّساء؛ «عائشه ضعف تصمیم زنان، او را به دام انداخت و او را گرفتار کرد.»
فلها بعدُ ذلک حُرمتُها الأولیٰ و الحِسابُ عَلی الله یَعفو عن من یشاء و یعذِّبُ مَن یَشاء.[1]

رفقا! انسان وقتی که این عبارت‌ها را می‌خواند، اصلاً مو بر بدنش راست می‌شود! این مرد چه کسی بود؟ در چه افقی بود؟!

---

[1] الإحتجاج، ج ۱، ص ۱۶۹؛ نهج البلاغة (صبحی صالح)، ص ۲۱۸، با مقداری اختلاف:
«و أمّا فُلانةُ فأدرکَها رأیُ النّساءِ، و ضِغنٌ غَلا فی صَدرِها کَمِرجَلِ القَینِ؛ و لو دُعیَت لِتَنالَ مِن غَیری ما أتَت إلَیَّ، لَم تَفعَل. و لَها بَعدُ حُرمَتُها الأولی، و الحِسابُ علی اللهِ تعالی.»
امام‌شناسی، ج ۱۰، ص ۹۴:
«و اما فُلانه را ازیک‌جهت پندار و خیال زنانگی گرفت و ازجهت دیگر کینه و حقد و حسدی که در سینه او بود و همانند دیگ آهنگر و کوره ذوب‌آهن جوش می‌زد؛ و اگر او را دعوت می‌کردند که این کاری را که با من کرد با احدی دیگر انجام دهد، نمی‌کرد؛ ولیکن ما حرمت دیرینه او را نگه‌داشتیم؛ و حساب به‌دست خدای متعال است.»

حضرت می‌فرماید: «این عایشه این کار را کرد، ما را هم به زحمت انداخت، از مؤمنین کشته شدند»، از اصحاب خاص امیرالمؤمنین علیه‌السّلام در آن جنگ کشته شدند، خب تقصیر چه کسی بود؟ تقصیر عائشه بود دیگر، در همان جنگ جمل از اصحاب خاص حضرت هم کشته شدند که خب نتیجه‌اش هم چه شد؟ نتیجه‌اش هم صفین شد، ولی امیرالمؤمنین به اینها نگاه نمی‌کند، به زخم‌هایی که به تنش خورده، نگاه نمی‌کند، در جنگ که نان و حلوا خیر نمی‌کنند، یا مثل بعضی‌ها که اینجا بنشینند و بگویند: «موشک بزنید»! نه، خود امیرالمؤمنین در وسط جنگ می‌رود و از همهٔ افراد هم به دشمن نزدیک‌تر است، حالا اگر بقیه نمی‌روند، او نه، او خودش هم شمشیر به دست می‌گرفت و خودش هم سوار بر مرکب می‌شد، سوار بر قاطر هم می‌شد که نگوید من سوار بر اسب شدم! امیرالمؤمنین سوار بر قاطر می‌شد!

فرمایش مرحوم علامه طهرانی نسبت به علو جایگاه و مقام امیرالمؤمنین

یک قضیه یادم آمد بد نیست که بگویم، یک وقت با مرحوم آقا جایی بودیم، در همان سه سال قبل از فوتشان بود، به بیرون مشهد رفته بودیم، یکی دو هفته‌ای در همین ییلاقات بیرون مشهد بودیم، چون حال ایشان مناسب نبود و دکترها گفته بودند که بایستی مدتی در بیرون از مشهد باشند، در اخلمد بودیم، یک شب صحبت این قضیه شد و ایشان می‌فرمودند که علت اینکه امیرالمؤمنین علیه‌السّلام سوار قاطر می‌شد چه بود؟ البته من هم در کتاب‌ها خوانده بودم که آن قاطر حضرت خیلی قوی بود، گفتم: خب آن قاطر حضرت با بقیهٔ قاطرها فرق داشت! ایشان فرمودند:

نه، این برای تواضع بود که امیرالمؤمنین که خلیفه و فرماندهٔ قوا و فرماندهٔ ارتش بود، در میدان خود را از بقیهٔ افراد در سطح پایین‌تر قرار بدهد! (بعد ایشان این جمله را فرمودند:) این جدّ ما چه‌کار بود که نکرد؟!

این جمله، جمله‌ای است که انسان بایستی که در آن فکر کند و آن را بنویسد و در جلوی خود قرار بدهد! واقعاً امیرالمؤمنین چه‌کاری بود که نکرد؟! چه‌کاری را زمین گذاشت؟! برای ما که امروز ۱۴۰۰ سال بعد آمده‌ایم و می‌خواهیم فهم داشته باشیم، می‌خواهیم خر نباشیم! می‌خواهیم الاغ نباشیم! ـ

توجه می‌کنید می‌خواهم چه بگویم؟! ـ خب باید به چه کسی نگاه کنیم؟ می‌خواهیم حر باشیم، می‌خواهیم آدم باشیم! امیرالمؤمنین در این قضیه چه کرد؟ در این جنگ جمل آنچه در تاریخ نوشتند: ده‌ها زخم بر بدن امیرالمؤمنین علیه‌السّلام وارد شد! عقب ننشسته بود، نه، خودش جلو بود، عقب نبود که بگوید بفرمایید بروید! نه، خودش جلو بود، ده‌ها زخم بر بدن امیرالمؤمنین وارد شد! حضرت همین‌طور ایستاده بودند، خون داشت از بدنشان می‌رفت و داشتند عائشه را نگاه می‌کردند، فرمودند: «دیدی چه‌کار کردی؟ نگاه به این طرف بکن، نگاه به آن طرف بکن، ببین چه کردی؟!» سرش را پایین انداخته بود و هیچ حرف نمی‌زد، بعد حضرت فرمودند:

و أمّا عائشه فقَد أدرَکَها ضعفُ رأیِ النّساء؛ «خب بالأخره گرفتار شد.»
فلها بعدُ ذلک حُرمتُها الأولیٰ و الحِسابُ عَلی الله؛
«همان حرمتی که در زمان رسول خدا داشت، الآن هم همان است، حساب که دست ما نیست.»

این **«و الحسابُ علی الله»** بدن انسان را می‌لرزاند! باز **«و لها بعدُ ذلک حرمَتُها الأولی»** خیلی مسئله نیست، این **«و الحساب علی الله؛** حساب با خدا است نه با منِ علی»، من وظیفهٔ خودم

را انجام دادم، تکلیف خودم را انجام دادم، تا اینجا رساندم، دیگر به من ارتباطی ندارد، خدا می‌فرماید: «ای علی باید از عائشه بگذری»، تمام شد، «ای علی مطلب را به اینجا رساندی و جلوتر نباید بروی، ای علی! به وظیفهٔ خودت قیام کردی و اقدام کردی، از این به بعد باید مطلب را به ما بسپاری، ما چه می‌گوییم؟ ما می‌گوییم: رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم محترم است، باید زنش و زوجه‌اش هم همان احترام را داشته باشد، حالا او هر غلطی که کرد آیا تو باید بیایی طور دیگری آن را پاسخ بدهی؟! نه!

و الحسابُ علی الله یَعفو عن من یَشاءُ و یُعذِّب مَن یشاء؛

«حساب با خدا است، هر کسی را که بخواهد ببخشد و هر کسی را هم که بخواهد عذاب کند.»

حضرت دستور دادند که بیست نفر زن، نقاب و زیّ مردانه پوشیدند، یعنی با شمشیر و با نقاب بودند، عائشه هم خبر نداشت، آنها به هیکل مرد درآمدند، لابد از همان چفیه‌های عربی در آن زمان بوده، و با نقاب و زی مردانه که صورتشان هم معلوم نشود، به آن قیافه حرکت کنند، عائشه را از بصره تا مدینه ببرند ـ دویست فرسخ ـ که در طول راه کسی متعرض عائشه نشود، نفرمودند که خب حالا برو، بلکه عائشه

را محفوظ و معزز، تا مدینه رساندند، در تمام طول این مسیر عایشه مدام می‌گفت: «این هم علی، نگاه کن، زن رسول خدا را در میان بیست‌تا مردِ نامحرمِ سبیل کلفتِ گردن کلفت دارد راه می‌اندازد»! همهٔ اینها حرف‌های او است، هنوز هم در همان هویٰ و هوس خودش است، می‌گفت: «نگاه کن من را با مردها فرستاده! آخر زن پیغمبر را این‌طوری می‌فرستند؟! آخر آیا زن پیغمبر محترم نیست؟! آیا معزز نیست؟!» تو اگر محترم بودی آیا این بساط را راه می‌انداختی؟! تو اگر برای خودت ارزش قائل بودی آیا این اوضاع را درست می‌کردی؟! وقتی که به مدینه رسیدند یک‌دفعه آنها نقاب را برداشتند و عایشه دید که اینها سبیل ندارند، اینها ریش ندارند! آنجا هم دفعهٔ دوم سرش را پایین انداخت.

این کار امیرالمؤمنین علیه‌السلام است! این کار آن حضرت است!

تفسیر بدیع مرحوم آقای حداد نسبت به عبارت «لو عَلِمَ ابوذر ما فی قَلبِ سَلمانَ لَقتَلَه او کَفَّرَه»

حالا صحبت اینجا بود که اگر فرض کنید که این

سلمان بیاید و یک‌هم‌چنین مطلبی را به ما بگوید، خب یا ما نفس خود را غلبه می‌دهیم و می‌گوییم: تو کافر شدی، من درست می‌گوییم؛ تو مرتد شدی، من درست می‌گویم! و همان‌جا او را تکفیر می‌کنیم، حالا گردنش را نمی‌زنیم، بالأخره گردن‌زدن مسئولیت دارد دیگر، تکفیرش می‌کنیم و تفکیر کردن هم که راحت است، نه مسئولیتی دارد، نه هیچ چیز دیگری، فوراً تکفیر می‌کنیم، این یک مطلب.

مطلب دوم اینکه نه! نمی‌توانیم او را انکار کنیم، سلمان است و کاری هم نمی‌شود کرد، نمی‌توانیم بگوییم [کافر شده است؛] ـ باز هم صد رحمت به این ـ نمی‌توانیم بگوییم که این خلاف کرده است! سلمان است، پیغمبر صلّی الله علیه و آله و سلّم راجع به او چه گفتند! امیرالمؤمنین علیه‌السّلام راجع به او چه گفتند! احوالش چطور حکایت می‌کند! اطوارش چگونه بوده! جایی برای ما نمانده، نمی‌توانیم، سال‌ها با او بودیم، روز و شب‌ها با او بودیم، او را به دیانت و صداقت و علم و معرفت، در بالاترین مرتبه نشاندیم، حالا حرفی زده و ما نمی‌توانیم بفهمیم، حالا از دهانش دررفته، حالا چیزی او را گرفته که ما

را قلقلکی بدهد، فرض کنید که یک‌هم‌چنین مسئله‌ای را مطرح بکند، نمی‌توانیم تکفیرش کنیم، این چه می‌شود؟ از آن طرف هم خودمان نمی‌توانیم این مطلب را ادراک کنیم، این کلام او که صادق است و حرفش درست است می‌آید و پدر ما را درمی‌آورد! چه می‌کند؟ ما را داغون می‌کند! چون نمی‌توانیم ضعف را متوجه او بکنیم و خودمان هم که نمی‌توانیم مطلب را ادراک بکنیم، چه‌کار می‌کنیم؟ می‌گوییم پس این حرفش یعنی چه؟ پس این مطالبی که تابه‌حال شنیدم یعنی چه؟ شروع به بازی کردن با فکر می‌کنیم و سعه و ظرفیت ما به حد هضم مطلب نمی‌رسد، خودمان ازبین می‌رویم، پس «لَقَتَلَه» یعنی خودش، نه‌اینکه «لَقَتَلَه» یعنی او را می‌کشد.

ببینید ایشان چقدر معنای عجیبی کردند! البته از نظر فنی هم این معنا درست است، از نقطه‌نظر اصولی و فقهی این درست است نه آن معنای اول، این که ایشان می‌فرمایند این است که: «اگر اباذر بداند که در قلب سلمان چیست، این دانستن، لَقَتَلَه؛ او را می‌کشد» نباید بداند، همین‌که او بداند که در

قلب سلمان چیست ازبین می‌رود، به سرش می‌زند، دیوانه می‌شود، می‌افتد، هزارتا مرض برایش پیدا می‌شود! چرا؟ چون به او (سلمان) اعتماد دارد و این اعتماد باعث می‌شود که خودش ازبین برود، یا اعتمادش را ازدست می‌دهد و «کَفَّره»؛ تکفیرش می‌کند، خُب آن قسم دوم مسئله، دیگر راحت‌تر است.

ریاضت یعنی حرکت در مسیر حق بدون توجه به موانع و صوارف راه حق

[حالا برگردیم به آن جریانی که داشتیم نقل می‌کردیم:] آن شخص [به مرحوم آقا] می‌گفت:

آقا ما که در این راه آمدیم، افراد متوجه شدند که ما ارتباط پیدا کردیم، طبعاً حرف می‌زنند، طبعاً برای شما مطالبی هست،

و خب همه‌جا هست، همیشه بوده، در همان زمان بوده، نامه‌هایی که برای ایشان می‌فرستادند، صحبت‌هایی که می‌کردند و مطالبی که می‌گفتند! کسی که جرئت نداشت بیاید از روبرو حرف بزند، نامه می‌نوشت و چه مطالبی را دیگر در آنجا مطرح می‌کرد خدا می‌داند!

و ما در مقابل اینها مجبوریم که یا جواب بدهیم یا ساکت باشیم یا یک وضعیت دیگری پیش بیاوریم، حالا نظر شما در این قضیه چیست؟

ایشان فرمودند:

آقای فلان! وقتی که ما برای درس خواندن رفتیم، این مطالبی را که به شما گفتند، آن موقع بدترش را به ما می‌گفتند، ما را درویش خطاب کردند، ما را صوفی خطاب کردند، ما را مخالف و منحرف از اهل‌بیت خطاب کردند، سلام افراد را از ما قطع کردند، ارتباط افرادی را که با آنها ارتباط داشتیم، از ما بریدند، ولی آقای فلان! ما یک کار کردیم، ما یک پنبه در گوشمان کردیم، اصلاً نگذاشتیم چیزی به گوشمان

این چه می‌شود؟ این آن حرّیت می‌شود، این آن ریاضت می‌شود.

پس ریاضت چیست؟ ریاضت این است که انسان مسیر را بگیرد، نه به این طرف نگاه کند، نه به آن طرف نگاه کند، او را ثنا گفتند یا او را مذمت کردند، او را مورد قدردانی و ستایش و حمد و ثنا قرار دادند یا اینکه گفتند: این چه کسی است است؟ این چیست؟ این رفتارش چه است؟ این این‌طور است و اینها برای خودشان یک افکار خاصی را دارند و اینها برای خودشان یک شکل خاصی هستند و اینها یک مکتب خاصی جدای از بقیه دارند و امثال‌ذلک، از این خزعبلات که بحمدالله هم کم و بیش پیدا می‌شود، انسان باید مسیر را مسیر اهل‌بیت علیهم‌السلام قرار بدهد و از آنجا سر سوزنی تخطی به این طرف و آن طرف نداشته باشد، حالا همسایه‌اش پشت سرش حرف می‌زند، آن‌قدر بزند تا خسته بشود، آن‌قدر فلان فامیل بیاید بگوید تا خسته بشود.

آن‌قدر پشت سر ایشان گفتند، پشت سر بزرگان

گفتند، پشت سر مرحوم انصاری ـ رضوان الله تعالی علیه ـ گفتند، با مرحوم قاضی ـ رضوان الله تعالی علیه ـ وای وای که چه کردند! پشت سر مرحوم آخوند ملاّحسینقلی همدانی، پشت سر مرحوم علاّمه طباطبائی ـ رضوان الله تعالی علیهما ـ گفتند، بنده در حضور علاّمه طباطبایی در یک روز پنجشنبه در قم بودم که یک نفر برای ایشان نامه‌ای نوشته بود و در آن نامه آنچه خودش لایق بود به علاّمه گفته بود! او هم از دنیا رفته، یعنی مرده! [گفتند:] «علاّمه طباطبائی شخصیتی نبود»! مرحوم آقا ـ رضوان الله تعالی علیه ـ را در کتابشان جزء عرفای کذابین آوردند و نویسنده هم هنوز زنده است! «مرحوم آقا جزء عارفان کذاب و دروغگو و استادش هم جزو دروغگوها است»! مرحوم آقایی که مرحوم آیةالله سید احمد خوانساری به من فرمودند: «من شهادت می‌دهم که پدر شما از مفاخر عالم تشیّع است»، این فرد را در کتاب جزء عرفای کذابین معرفی کردند! حالا بقیه هیچ!

بگویند، بگویند، چه اشکالی دارد؟!

ریاضت چیست؟ ریاضت این است که در راهت

برو، چشمت را بر این حرف‌ها ببند، گوشت را بر این مسائل ببند، بر آنچه دیگران می‌گویند، ببند. مگر راجع به امیرالمؤمنین علیه‌السّلام نگفتند؟! مگر راجع به امام حسن علیه‌السّلام نگفتند؟! مگر راجع به امام صادق علیه‌السّلام نگفتند؟! مگر نگفتند؟! این همه ما در کتب داریم! راجع به امیرالمؤمنین، چهارصد هزار مثقال نقره به سمرة بن جُندب داد که برود بالای منبر و بگوید که «علی شقی‌ترین فرد دنیا است و از رسول خدا شنیدم که آن آیه‌ای که آمده: ﴿وَهُوَ أَلَدُّ ٱلۡخِصَامِ﴾،[1] ﴿وَيُهۡلِكَ ٱلۡحَرۡثَ وَٱلنَّسۡلَ﴾،[2] این آیه راجع به علی است»! مرتیکه بالای منبر رفت و جلوی صدها نفر گفت: «با همین دو گوش خودم و با همین دو چشم خودم از لبان رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم شنیدم که فرمود این آیه دربارۀ امیرالمؤمنین آمده»! آن‌وقت آن آیه‌ای که دارد: ﴿وَمِنَ ٱلنَّاسِ مَن يَشۡرِي نَفۡسَهُ ٱبۡتِغَآءَ مَرۡضَاتِ ٱللَّهِ﴾[3] که امیرالمؤمنین

---

[1] سوره بقره (۲) آیه ۲۰۴.

[2] سوره بقره (۲) آیه ۲۰۵.

[3] سوره بقره (۲) آیه ۲۰۷.

علیه‌السّلام در آن لیلةالمبیت که در فراش پیغمبر صلّی الله علیه و آله و سلّم خوابیدند که مشرکین قریش قصد تعرض به آن حضرت را داشتند، این آیه در شأن امیرالمؤمنین نازل شد، او گفت که این آیه راجع به ابن ملجم است!"[1]

---

[1] امام شناسی، ج ۶، ص ۲۰۱:
«معاویه فرستاد نزد سَمُرَة بن جُندُب و پیام داد: "یکصد هزار درهم می‌دهم تا برای مردم روایت کنی که آیه قرآن: ﴿وَمِنَ ٱلنَّاسِ مَن يَشۡرِي نَفۡسَهُ ٱبۡتِغَآءَ مَرۡضَاتِ ٱللَّهِ وَٱللَّهُ رَءُوفُۢ بِٱلۡعِبَادِ﴾؛* «بعضی از مردم هستند که به جهت به دست آوردن رضای خدا، جان خود را می‌دهند و به خدا می‌فروشند، و خداوند به بندگان خود مهربان است»، درباره ابن ملجم مرادی که شقی‌ترین کس از قبیله مراد بوده است نازل شده است و آیه: ﴿وَمِنَ ٱلنَّاسِ مَن يُعۡجِبُكَ قَوۡلُهُۥ فِي ٱلۡحَيَوٰةِ ٱلدُّنۡيَا وَيُشۡهِدُ ٱللَّهَ عَلَىٰ مَا فِي قَلۡبِهِۦ وَهُوَ أَلَدُّ ٱلۡخِصَامِ * وَإِذَا تَوَلَّىٰ سَعَىٰ فِي ٱلۡأَرۡضِ لِيُفۡسِدَ فِيهَا وَيُهۡلِكَ ٱلۡحَرۡثَ وَٱلنَّسۡلَ وَٱللَّهُ لَا يُحِبُّ ٱلۡفَسَادَ * وَإِذَا قِيلَ لَهُ ٱتَّقِ ٱللَّهَ أَخَذَتۡهُ ٱلۡعِزَّةُ بِٱلۡإِثۡمِ فَحَسۡبُهُۥ جَهَنَّمُ وَلَبِئۡسَ ٱلۡمِهَادُ﴾؛** «و بعضی از مردمان هستند که سخنان آنها بسیار زیبنده و فریبنده و برای زندگی دنیا خوشایند و نیکوست، و چون سخن گویند خدا را بر صدق مدّعای باطنی و دل خود گواه می‌گیرند، در حالی که دشمن‌ترین و سرسخت‌ترین دشمنان به إسلام و قرآنند * و چون پشت کنند، و (ای پیامبر) از نزد تو بروند، آنچه در توان دارند برای فساد در روی زمین، و از ریشه برانداختن نسل مردم، و خراب کردن منافع و زراعت و درختان به کار برند، و خداوند فساد را دوست ندارد * و چون به آنها گفته شود: از خدا بپرهیز! چنان مقام شخصیّت طلبی و عزّت او را به گناه درگیرد، و باد غرور در سر بدواند که هیچ جایگاهی جز جهنّم و آن محلّ پست و سوزاننده برای آنان بهتر نباشد»، درباره علیّ بن أبی‌طالب نازل شده است."
سَمرة بن جُندُب قبول نکرد، معاویه دویست هزار درهم داد، سمرة قبول نکرد، معاویه چهار صد هزار درهم داد، سمره قبول کرد.»***
*. سوره بقره (۲) آیه ۲۰۷.
**. سوره بقره (۲) آیات ۲۰۴ ـ ۲۰۶.
***. تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۲۲۹ و الکامل فی التاریخ، ج ۳، ص ۱۱۷ و

چهارصد هزار مثقال! از این پول‌ها خیلی خرج شده، از این مصارف و از این مسائل خیلی خرج شده! ولی همه رفتند، (درد اینجا است!) به‌طوری‌که وقتی که امیرالمؤمنین علیه‌السلام را در محراب شهید کردند، مردم شام می‌گفتند: «مگر علی نماز می‌خواند؟!» آخر این حرف، حرف خیلی عجیبی است! آخر چطور می‌شود یک ملت را این‌طوری شستشو داد؟! خب بابا این در کله‌اش مغز است! ولی آیا این مغز است؟! نه‌خیر، این کاه است، گچ و آهن و سیمان است! می‌گوید: «علی چطور نماز می‌خواند؟! مگر علی نماز می‌خواند که او را کشتند؟!» کشتن را که نمی‌شود انکار کرد، بالأخره همه دیدند، این‌طور با مردم و با اعتقادات بازی کردند، سفید را سیاه و سیاه را سفید کردند! برای مردم این‌طور نشان دادند! اما امیرالمؤمنین چه‌کار می‌کرد؟ کار خودش را می‌کرد و به راه خودش می‌رفت.

خُب مطلبی که به دنبالش بودیم ناتمام ماند و

شرح نهج البلاغة، ابن أبی‌الحدید، ج ۲، ص ۲۴.

إن‌شاءالله تتمه‌اش برای فرصت دیگر و برای جلسهٔ دیگر بماند.

مراقبات ماه محرم و صفر از دیدگاه عرفا و اولیای الهی

ایام ماه محرم است، من می‌خواستم در جلسهٔ قبل چند مطلب را به‌طور اجمال خدمت رفقا بگویم ولی دیگر حال نداشتم.

این چند نکته را نسبت به ایام سوگواری محرم و صفر خدمت رفقا تذکر بدهم که خب البته رفقا توجه دارند ولی از باب ﴿وَذَكِّرۡ فَإِنَّ ٱلذِّكۡرَىٰ تَنفَعُ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ﴾[1] تذکرش ایراد ندارد.

و انسان خوب است که در همان راهی حرکت کند که بزرگان به آن راه رفتند و رسیدند، رفتند و رسیدند نه‌اینکه فقط گفتند.

نظر عرفاء الهی بر مسئلهٔ سیدالشهدا، نظرِ غنیمت بوده نه صرف ثواب و احیاء شعائر

در ایام محرم و صفر به‌طورکلی دأب و دِیدَن عرفاء الهی و عرفاء بالله و اولیاء الهی نه بر

---

۱. سوره ذاریات (۵۱) آیه ۵۵. امام شناسی، ج ۱۰، ص ۳۴۰:
«و یادآوری کن! زیرا که یادآوری با قرآن به مؤمنین منفعت می‌رساند.»

بزرگداشت این مسئلهٔ محرم و صفر و نه بر احیاء شعائر بوده، بلکه نظر عرفاء الهی بر مسئلهٔ سیدالشهدا، نظرِ غنیمت بود! یعنی چه؟ یعنی همان‌طوری‌که در ماه رجب خدا سفره‌ای گسترده، در ماه رمضان سفره‌ای گسترده و دعوت کرده، اصلاً این قضیهٔ سیدالشهدا علیه‌السلام یک مسئله‌ای بود که باید افراد بیایند و بقاپند و توشهٔ خودشان را بگیرند و آن تحول و دگرگونی که در اوقات عادی برای انسان پیدا نمی‌شود، در این زمان آن را انجام بدهند! خیلی عجیب است! این قضیهٔ سیدالشهدا مسئلهٔ عادی نیست و انسان نباید به آن به‌عنوان یک کار روزمره و عادت و مثلاً احیاء شعائر نگاه کند، باید خودش را در این قضیهٔ عاشورا بیندازد، باید خودش را در این مسئله قرار بدهد، آن مقداری که می‌تواند، هر چقدر فکرش می‌رسد، هر چقدر از نظر باطنی می‌تواند در این مسئله مایه بگذارد. به‌عنوان اینکه در روضهٔ سیدالشهدا شرکت کنیم و ثواب ببریم، نرویم، ثواب به ما می‌دهند ولی کم می‌دهند؛ به‌عنوان اینکه بالأخره این شعائر حفظ بشود، به این منوال نرویم،

خوب است ولی این برای عوام است؛ به این عنوان که در این مجلس امام حسین علیه‌السّلام فرض بکنید که حال آدم عوض می‌شود و حال و هوا فرق می‌کند، نرویم، نه، به این عنوان برویم که ما در این مجلس می‌خواهیم خودمان را در کنار سیدالشهدا قرار بدهیم، اصلاً ما می‌خواهیم جزء آن افرادی بشویم که آن شب، شب عاشورا زیر خیمه ماندند، ما خودمان [جزء آن افراد بشویم.] با این نیت برویم نه با نیت اینکه مجلسی به‌پا کردیم، نه با این نیت که برویم ثواب ببریم، نه با این نیت که برویم که احیاء شعائر بشود. این درست است که ائمّه علیهم‌السّلام فرمودند: «باید ذکر ما حفظ بشود»[1] ولی چطوری ذکر باید حفظ بشود؟ با تغییر حال تو ذکر ما حفظ می‌شود، نه اینکه رفتن و داد و بیداد کردن!

تأکید بزرگان بر خواندن زیارت عاشورا

---

[1] . قرب الإسناد، ص ۳۶:

«عَن بَكرِ بنِ مُحَمَّدٍ، عَن أبی‌عَبدِاللهِ عَلَیهِ‌السَّلامُ قالَ: قالَ لِفُضَیلٍ: **"تَجلِسونَ و تُحَدِّثونَ؟"**

قالَ: نَعَم، جُعِلتُ فِداکَ.

قالَ: **"إنَّ تِلکَ المَجالِسَ أُحِبُّها، فَأحیوا أمرَنا یا فُضَیلُ، فَرَحِمَ اللهُ مَن أحیا أمرَنا. یا فُضَیلُ، مَن ذَکَرَنا ـ أو ذُکِرنا عِندَهُ ـ فَخَرَجَ مِن عَینِهِ مِثلُ جَناحِ الذُّبابِ، غَفَرَ اللهُ لَهُ ذُنوبَهُ و لَو کانَت أکثَرَ مِن زَبَدِ البَحرِ."**»

در دهۀ اول محرم

من حال مرحوم والد و بزرگان را وقتی که در مجلس سیدالشهدا شرکت می‌کردند، می‌دیدم! همین‌هایی که نوشتند و می‌گویند که «این اولیاء خدا ارتباطی با ائمّه علیهم‌السّلام ندارند»! این افراد بیایند این را از من بشنوند که هر روز دهۀ عاشورا که می‌شد مرحوم آقای حداد ـ رضوان الله تعالی علیه ـ به افراد حاضر در آنجا می‌فرمودند:

«صبح بعد از نماز صبح زیارت عاشورا بخوانید.»

من حال مرحوم حداد را در موقع نماز و در موقع تشهد می‌دیدم ـ چون ایشان هر روز بعد از نماز صبح سورۀ یاسین را می‌خواندند و بعد هم تعقیباتی و بعد هم دیگر سجاده‌شان را جمع می‌کردند ـ حال ایشان در موقع نماز و قرائت سورۀ یاسین به شکل خاصی بود ولی وقتی که زیارت عاشورا خوانده می‌شد ما می‌دیدیم که ایشان یک طور دیگری شده‌اند، اصلاً ایشان خودش را در کربلا می‌گذاشت، در آن واقعه قرار می‌داد، معلوم بود، از وَجَنات معلوم بود، نه‌اینکه فقط گریه و ابراز ناراحتی بکنند و...، ایشان این

مسائل را در روح مجرد ذکر کردند،[1]

لزوم احساس حضور امام در کنار خود، هنگام زیارت و شرکت در مجالس امام علیه‌السلام

ما احساس می‌کردیم که الآن ایشان خودش را در کنار سیدالشهدا علیه‌السّلام قرار داده و انگار اصلاً زیارت عاشورا در حضور حضرت دارد خوانده می‌شود، یعنی در همان‌جا دارد این مسئله انجام می‌شود! مرحوم آقا یک چیزی می‌فرمودند ـ این را هم از من بشنوید ـ ایشان می‌فرمودند:

ما نه‌تنها این مسئله را در آن زمان احساس می‌کردیم، بلکه وقتی که با مرحوم آقای حداد برای زیارت سیدالشهدا علیه‌السلام می‌رفتیم، چند نفر بودیم، روزها که به زیارت می‌رفتیم، وقتی که وارد حرم می‌شدیم ایشان به یکی از همان افرادی که در انجا بودند می‌فرمودند: «زیارت‌نامه بخوان» وقتی که او زیارت‌نامه می‌خواند برای ما حالی دست می‌داد که اگر اشتباهاً در اعراب، فتحه را ضمه می‌خواند، ما قادر نبودیم بر اینکه درست بگوییم! یعنی حالی برای ما پیدا می‌شد که دیگر غیر از سیدالشهدا، حقیقتی وجود نداشت!

این‌طور باید به زیارت سیدالشهدا علیه‌السّلام برویم، زیارت باید این‌طور باشد، این مسئله، مسئلهٔ خیلی بالایی است! این را که من خدمتتان گفتم بروید روی آن فکر کنید، این‌طور باید در مجلس سیدالشهدا برویم، سیدالشهدا در مجالس عزایش حضور دارد، البته نه در آنجایی که فقط شعبده‌بازی و تظاهر است، نه، آنجا نه‌تنها پایش را نمی‌گذارد،

---

[1] روح مجرد، ص ۷۸ ـ ۸۷.

بلکه از آن مسائل بریء است! آن مجلسی که از روی اخلاص برای سیدالشهدا برپا بشود نه از روی ریا و تظاهر، حضرت سیدالشهدا و حضرت ابوالفضل علیهماالسلام پایشان را در مجلس ریا و تظاهر نمی‌گذارند، آن مجلسی که اخلاص در آن باشد، اول اخلاصمان را درست کنیم، صفای خودمان را درست کنیم، خودمان را با این وضعیت و موقعیت بسنجیم، آن‌وقت خواهیم دید. وقتی که روضهٔ سیدالشهدا را گوش می‌دهیم در مغزش برویم که قضیه چه است؟ آیا اگر ما هم بودیم همین کار را می‌کردیم؟! آیا اگر ما هم در آنجا بودیم، در همین وضعیت بودیم؟! یا اگر خودمان را نمی‌بینیم از حضرت تقاضا کنیم، درخواست کنیم، دعا کنیم، طلب کنیم که دست ما را بگیرد، دست‌گیری کند. به‌جای داد و بیداد کردن و نعره کشیدن، به مفاهیم روضه و مطالبی که گفته می‌شود گوش بدهیم. اگر گریه‌ای بر ما می‌آید گریه را بکنیم، جلوی گریه را نگیریم، باید گریه بشود ولی داد زدن چرا؟! فیلم بازی‌کردن چرا؟! مجلس را از آن حال و هوا انداختن چرا؟! امام صادق علیه‌السّلام

که می‌فرماید: «خدایا به این ناله‌ها و فریادهایی که در عزای مصیبت ما است رحم کن»[1] [ناله و فریاد واقعی و حقیقی منظور است] نه فریاد تصنعی و تظاهر و نشان دادن به این و آن که ببین من چقدر داد می‌کشم! آن فریادی که بی‌اختیار از دل برآید، خب بله، آن چه اشکال دارد؟! آن ناله‌ای که بی‌اختیار از دل دربیاید، نه‌اینکه خودم داد بزنم که سقف پایین بیاید، نه، آن فایده ندارد، آن حال، صفا و روحانیت مجلس را می‌گیرد و تبدیل به یک تظاهر و صحنه می‌کند.

بیان مطالب و نحوهٔ رفتار امام در مواضع مختلف، وظیفهٔ اصلی ذاکر در مجالس امام علیه‌السلام

آن کسی که ذاکر است باید برود آن حال و هوای سیدالشهدا را بگوید، صحبت‌هایی که در آنجا شده، نه‌اینکه فقط زخم خورد و زمین افتاد، نه، این فایده ندارد، مطالبی که گفته شده، اطوار آن حضرت، رفتار آن حضرت، سخنان آن حضرت، ظرائفی که در اینجا

---

[1] الکافی، ج ۴، ص ۵۸۳:
«و ارحَمِ الصَّرخَةَ الَّتی کانَت لَنا.»

وجود دارد که پرداختن به یکی از آن ظرائف است که انسان را متوجه آن حال و هوا می‌کند، والاّ خب بله، تیر خورد و شمشیر خورد و افتاد، خیلی‌خوب، نهایتش این است دیگر، این که حضرت چگونه بوده و چه وضعی داشته، این مسئله مهم است.

مرحوم قاضی ـ رضوان الله تعالی علیه ـ می‌فرمودند: ـ من خودم این را از مرحوم آقای حداد شنیدم ـ «من وجب به وجب در صحن سیدالشهدا علیه‌السّلام خوابیده‌ام» در همین صحن، برای چه؟ چون با امام حسین کار دارد، مثل ما که بیکار نیست، با او کار دارد، با او سَر و سِرّ دارد، با او صحبت دارد، با او رفت و آمد دارد، در تعامل است، می‌خواهد بهره بگیرد، می‌خواهد نیاز خودش را در اینجا زمین بگذارد، می‌گوید: «من نیاز ندارم، بروم کجا بخوابم، کجا بخوابم، کجا بخوابم، فلان‌جا بخوابم، من می‌آیم روی این سنگ‌ها می‌خوابم»، ایشان چیزهایی می‌فهمید که این کارها را انجام می‌داد.

ممنوعیت طبقه‌بندی کردن افراد شرکت‌کننده در مجالس امام علیه‌السلام

بنابراین روضهٔ سیدالشهدا باید روضهٔ بافهم و

باادراک باشد. در این جلسات روضه نباید اختلاف باشد: بعضی‌ها هستند که در جلسات دو قسم می‌نشینند، یک عدهٔ خاص دور می‌نشینند، یک عده هم این وسط می‌نشینند، اینها بلند می‌شوند سینه می‌زنند و آنها همین‌طوری نشسته‌اند، جلسهٔ امام حسین باید یکنواخت باشد، همهٔ افراد بیایند [سینه بزنند و همه پیش هم بنشینند،] چه اشکال دارد آنها هم پیش شما بنشینند؟! چه اشکال دارد همه یک شکل بنشینند؟! مگر اینها خونشان فرق می‌کند؟! اگر برای سینه‌زنی بلند می‌شوند، همه باید بلند شوند، نه‌اینکه یک عده بلند شوند و یک عده بنشینند، این دو قسم کردن، اهانت به مجلس سیدالشهدا است، این صحیح نیست. یا همه روی زمین بنشینند [و سینه‌زنی کنند] یا همه موقع سینه زدن بلند شوند. اگر کسی معمم است بیاید [کنار بقیه] بنشیند، [حالا هر جا که جا هست.] الآن در همین جلسه که ما داریم، شما فضلا و بزرگان را نگاه بکنید، این‌قدری که در وسط این مجلس نشسته‌اند همین‌قدر در این دور ننشسته‌اند، مرحوم آقا می‌فرمودند: «فرق بین مجلس ما و مجلس بقیه این است که در این مجلس بین

معمم و غیرمعمم فرقی نیست، اگر در دور مجلس جا بود می‌نشینند و اگر هم جا نبود، وسط می‌نشینند.» ما با ایشان در مجالس ختم می‌رفتیم، یک دفعه خودم یادم هست که به مجلس ختم مرحوم آقای حکیم در بازار طهران رفتیم ـ همان مسجد جامع است یا جمعه است، نمی‌دانم ـ وقتی که وارد شدیم جا نبود، ایشان به وسط مجلس رفتند و نشستند، دو نفر معمم رفتیم و آن وسط نشستیم، یک نفر از آن آقایان هم نگفت که شما اینجا بفرمایید! یک نفر نگفت! ایشان همان وسط نشستند و بعد هم بلند شدیم رفتیم. خب حالا آیا باید به بنده بربخورد؟! آیا حتماً باید به کنار مجلس بیایم و بایستم و این‌قدر صبر کم تااینکه افراد جمع و مچاله بشوند تا جا [برای نشستن من باز بشود؟!] این حرف‌ها را نداریم. اینها چیست؟ اینها از حال آدم می‌گیرد، از آن نیت آدم می‌گیرد، از آن مرتبه‌ای که باید در آن مرتبه باشیم کم می‌کند، پایین می‌آورد و تبدیل به حرکات ظاهر می‌کند، تبدیل به عادت می‌کند و تبدیل به نمایش ظاهر می‌کند.

حرمت استفاده از شیپور و موسیقی و...
در دسته‌جات عزاداری

این دسته‌جاتی که بیرون می‌آید، موسیقی زدن حرام است، در دسته‌جات طبل و موسیقی و شیپور و...، تمام اینها برخلاف رضای الهی است و مخالف با رضای سیدالشهدا علیه‌السّلام است، طبل زدن و شیپور زدن و... دیگر چیست؟! ما از این چیزها نداریم، دسته‌جات باید بیرون بیایند، سینه‌زنی و زنجیرزنی اشکال ندارد، هیچ اشکال ندارد، اینها بیایند یا اینکه اصلاً نه سینه بزنند و نه زنجیر، فقط حرکت بکنند و در اینجا شعارهایی بدهند، شعارهای مُحیی، آزادی و واقعی بدهند نه شعارهایی که فرض بکنید که اینها چندان [معنا ندارند.] نوحه‌هایی که خوانده می‌شود، نوحه‌هایی باشد که هدف و مکتب حضرت را بیان کند، انسان را زیر و رو کند، حال و هوای انسان را عوض بکند، اینها باید گفته بشود، نه‌اینکه «زینب بی‌چادر بیرون آمد و...»! این حرف‌ها چیست؟! این نوحه‌ها چیست؟! نوحه‌هایی باید گفته بشود که آن شخصیت و مکتب و مرام حضرت [را بیان بکند.] و چه خوب است که آن

کلماتی که از آن حضرت الآن در تابلوها هست، همان‌ها تبدیل به نوحه و شعار بشود و اینها زده بشود. اگر انسان بخواهد در این تظاهراتِ به عزاداری سیدالشهدا در این مرتبه بماند، مانده و بالا نیامده، خودش را در آنجا قفل کرده، خودش را در همان‌جا بسته، ولی اگر نه! این مطالب را کنار بگذارد، بداند که کلمات ائمّه علیهم‌السلام و کلمات بزرگان، مثل کلمات ما نیست، صحبت ائمّه علیهم‌السّلام مثل صحبت ما نیست، آن از نفس قدسی تنازل پیدا کرده و در نفس امام قرار گرفته، آن صحبت را در اختیار ما گذاشته‌اند، حالا انسان همان را تبدیل به شعار کند، چقدر فرق است تااینکه انسان جملات بیهوده و در سطح پایین و بیشتر احساسی تا عقلانی و فهمی و ادراکی، را بیان کند؟!

بین‌الطلوعین بهترین زمان برگزاری جلسات اهل‌بیت علیهم‌السلام

علیٰ‌کلّ‌حال این مجلس سیدالشهدا بسیار محترم و معزز است، کسی که وارد روضهٔ امام حسین علیه‌السّلام می‌شود باید با وضو وارد بشود، باید بهترین لباس را بپوشد، حمام برود و خود را تنظیف

کند و با لباس تمیز بیاید، نه لباسی که موجب اشمئزاز و آزار و اذیت دیگران است، باید با لباس تمیزی که همان روز یا روز قبل، شسته شده است بیاید و در روضه شرکت کند.

و این را هم رفقا بدانند که آن تأثیری که جلساتِ در بین‌الطلوعین دارد، آن تأثیر در اوقات دیگر کمتر است، نمی‌گوییم نیست و نمی‌گویم که در ساعات دیگر مثل شب یا عصر جلسه نباشد، نه، اشکال ندارد، جلسه باشد، هیچ اشکالی ندارد، خب کسانی ممکن است که صبح نتوانند به جلسه بروند، شب یا عصری یک جلسه پیدا می‌کنند، مثلاً تکیه‌ای در آنجا هست، احساس خلوصی می‌کنند، بالأخره اسم سیدالشهدا هست، خب انسان می‌رود. ولی مرحوم آقا ـ رضوان الله تعالی علیه ـ می‌فرمودند:

قدر جلسات صبح و بین‌الطلوعین را بدانید، آن تأثیر در جلسهٔ بین‌الطلوعین، تأثیرش بسیار بسیار بالاتر است و خصوصاً اینکه انسان متوجه بشود رزقی را که ملائکه در آن روز برای انسان ـ رزق معنوی ـ می‌نویسند، در بین‌الطلوعین است.

نوشتن رزق معنوی انسان توسط ملائکه در بین‌الطلوعین

مرحوم آقای حداد ـ رضوان الله تعالی علیه ـ به ما می‌فرمودند که:

«روزی معنوی هر روز را ملائکه در بین‌الطلوعین می‌نویسند»،

لذا وقتی که می‌گویند: بین‌الطلوعین بیدار باشید،

برای این است، کسی که در بین‌الطلوعین خواب است آن روز رزق ندارد، نماز می‌خواند بی‌رزق است، اگر قرآن هم بخواند رزق ندارد، فایده‌ای ندارد، خالی می‌شود، ولی اگر بین‌الطلوعین بیدار باشد، بین‌الطلوعین متوجه باشد، نماز آن روزش، قرآنش، دعایش و زیارتش فرق می‌کند، اینها چیست؟ همهٔ اینها تفاوت‌ها خواهند کرد.

لزوم عدم استفاده از آجیل و شیرینی در ایام محرم و صفر و استفاده از پرچم عزا و سیاه

علیٰ‌کلّ‌حال این دوماه بسیار محترم است، رفقا در این دو ماه آجیل و شیرینی را از خانه بیرون ببرند، اگر مهمان می‌آید فقط میوه بیاورند و این مسائل را برای بعد از ماه صفر قرار بدهند. در منزل باید شعائر سیدالشهدا علیه‌السلام را به‌پا بداریم، عزاداری، زدن سیاهی‌ها و پرچم سیاه و کتیبه‌های سیاه، باید باشد تا نشان بدهد که شیعهٔ امیرالمؤمنین در این ایام وضعیتش فرق می‌کند، نمی‌گویم تمام درب و منزل را سیاه‌پوش کنید که بچه‌ها بترسند! آن هم غلط است، هر چیزی حدی دارد، ولی در اینکه نشان

بدهد که این مسئله و موقعیت فرق می‌کند، و حال و هوای منزل هم تغییر خواهد کرد. و سعی بشود که از اشعار و اذکار و نوشته‌ها و بیانات خود سیدالشهدا علیه‌السّلام در آنجا باشد. از رنگارنگی و رنگ‌آمیزی و کتیبه‌هایی هم که اخیراً درآمده که اصلاً هیچ تناسبی با مصیبت و... ندارد و هزار جور رنگ دارد، [پرهیز بشود.] اینها چندان لطفی ندارد و بلکه اصلاً شاید خودش رادعی باشد و ذهن را متوجه خود کند. کتیبه‌ها و پرچم‌ها خیلی ساده و خیلی تمیز و مرتب باشد که این هم بسیار بسیار مناسب است.

علیٰ‌کل‌حال اینها مطالبی بود که عرض شد و شاید بعضی مسائل دیگر هم در این زمینه باشد که إن‌شاءالله دوستان در فرصت‌های مناسب اینها را خدمت رفقا بیان می‌کنند.

إن‌شاءالله امیدواریم که خداوند توفیق بدهد که هرچه بیشتر از فیوضات این ایام بهره‌مند بشویم؛ و نسبت به میزان فهم و ادراکی که به خاندان عصمت و طهارت علیهم‌السلام داریم، خداوند فهم ما را بالاتر ببرد؛ و ادراک ما را بیشتر کند؛ و بر توفیقات ما نسبت به انجام و اتیان آنچه مورد تکلیف است

بیفزاید.

اللهمّ صلّ علی محمّد و آل محمّد